

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فارسی

دوم دبستان

درس‌هایی که در این کتاب می‌خوانید

نام درس	صفحه	نام درس	صفحه
۱ - به کلاس دوم خوش آمدید	۲	۲۱ - راه پیروزی (۱)	۷۱
۲ - اولین روز دبستان	۶	۲۲ - راه پیروزی (۲)	۷۶
۳ - دوستان جدید	۹	۲۳ - روباه و خروس	۸۰
۴ - قدرت خدا	۱۲	۲۴ - مهربانی و گذشت	۸۳
۵ - تصمیم کبری	۱۴	۲۵ - چوپان دروغگو	۸۶
۶ - کتاب خوب	۱۸	۲۶ - داستان ابریشم	۹۰
۷ - چراغ سبز	۲۱	۲۷ - دوستان ما	۹۴
۸ - برگ‌ریزان	۲۵	۲۸ - پروبال	۱۰۰
۹ - برابری	۳۰	۲۹ - مرغابی و لاک‌پشت	۱۰۵
۱۰ - حسنگ کجایی؟	۳۲	۳۰ - عید نوروز	۱۱۰
۱۱ - کوکب خانم	۳۷	۳۱ - دوازدهم فروردین روز جمهوری	
۱۲ - دندان شیری	۴۰	اسلامی	۱۱۵
۱۳ - برادر کوچک	۴۳	۳۲ - گرگ و گاو	۱۲۰
۱۴ - میهن خویش را کنیم آباد	۴۶	۳۳ - پیامبر ما با کودکان مهربان بود	۱۲۶
۱۵ - نامه‌ای از یک کودک آواره	۴۸	۳۴ - فریاد برای آزادی	۱۲۹
۱۶ - روباه و زاع	۵۲	۳۵ - یسعیان را نوازش کنیم	۱۳۳
۱۷ - به پدر و مادر خود، نیکی کنیم	۵۷	۳۶ - به به! چه میوه‌هایی	۱۳۶
۱۸ - مردمان نخستین	۵۹	۳۷ - حق کارگر	۱۳۸
۱۹ - آتش	۶۳	۳۸ - یک پیشامد	۱۴۰
۲۰ - صحرا نورد	۶۷		

به کلاس دوّم خوش آمدید

اوّلین روزِ درس بود. شاگردان کلاس دوّم خوشحال بودند.

بعد از چند ماه دوری، همدیگر را دوباره می‌دیدند. خوشحال بودند

که به کلاس بالاتر آمده‌اند. حالا دیگر همه می‌توانستند داستانهای

شیرین بخوانند و از آنها لذّت ببرند*.



آموزگار جدید* در کلاس ایستاده بود. شاگردان به ترتیب وارد کلاس می‌شدند، سلام می‌کردند و با اجازه و راهنمایی آموزگار در جای خود می‌نشستند. وقتی همه در جای خود نشستند آموزگار گفت: بچه‌های عزیز، به کلاس دوم خوش آمدید! خدا را شکر که همه شما قبول شدید و به کلاس بالاتر آمدید. امیدوارم امسال را هم به خوبی بگذرانید و به کلاس سوم بروید. امسال ما چهار کتاب درسی داریم: فارسی، تعلیمات دینی، علوم و ریاضیات. علاوه بر این کتابها، کتابهای دیگری نیز مخصوص شما نوشته شده است. این کتابها را می‌توانید از کتابخانه* دبستان یا کتابخانه کودک بگیرید یا از کتابفروشیها بخرید و بخوانید.

بعد آموزگار کتابهای فارسی دانش‌آموزان را به آنها داد. وقتی که بچه‌ها کتابهای خود را ورق می‌زدند و نگاه می‌کردند آموزگار گفت: یادتان باشد که از کتابتان خوب مواظبت کنید* تا پاره و کثیف نشود.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

جدید = تازه

کتابخانه = محل نگهداری کتاب و مطالعه آن

لذت ببرند = خوششان بیاید

مواظبت کنید = نگهداری کنید

پرسش

۱ - در این درس از شاگردان چه کلاسی صحبت شده است؟

۲ - چه موقع آموزگار شروع به صحبت کرد؟

۳ - در کلاس دوم چه کتابهایی دارید؟

تکلیف شب اول

- از روی هر یک از این جملها یک بار بنویسید و در مقابل هر یک بنویسید که از چند کلمه درست شده است:

مثال: من کتاب دارم (۳)

۱ - اولین روز درس بود.

- ۲ - ما حالا دیگر می‌توانیم داستانهای شیرین بخوانیم.
 - ۳ - به کلاس دوم خوش آمدید.
 - ۴ - امسال ما چهار کتاب داریم.
 - ۵ - باید از کتابمان خوب مواظبت کنیم.
- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:
- خوشحال - لذت - خواندن - نشستن - ورق -
کتابخانه - کتابفروشی - مواظبت - کثیف.

تکلیف شب دوم

- از روی هر یک از این کلمه‌ها یک بار بنویسید و در مقابل آن بنویسید که از چند بخش تشکیل شده است:
- مثال: کلاس (۲)
- خوشحال - دوری - حالا - می‌توانستند - ببرند -
نشستند - ساکت - آموزگار - کوشش - کتابفروشی -
کتابخانه - کثیف.
- جواب پرسشهای درس را بنویسید.

اولین روز دبستان

آفتاب زرد پاییزی همه جا را روشن کرده بود. در خیابان آمد و رفت ماشینها و مردم، چشم احمد را خیره می کرد. بچه ها با لباسهای پاکیزه به دبستان می رفتند و با هم صحبت می کردند. احمد هم همراه مادرش به دبستان می رفت. ولی مانند همیشه حرف نمی زد و سؤال نمی کرد. احمد در فکر بود. چند روز پیش با پدر و مادرش وارد این شهر شده بود. هم شهر، هم مردمش و هم دبستان برای او تازگی داشتند.

احمد در دبستان جدید دوست و آشنایی نداشت. هیچ یک از آموزگاران را هم نمی شناخت.

در دبستان باز بود. بچه ها دسته دسته وارد می شدند. طولی نکشید که زنگ مدرسه به صدا درآمد و همه سر صف رفتند. احمد در کناری ایستاده بود، خانم آموزگاری با لبخند جلو آمد. آرام دست احمد را گرفت و گفت: بیا جانم، بیا برویم تا صف کلاس دوم را

به تو نشان بدهم و تو را با همکلاسه‌هایت آشنا کنم. احمد از مادرش خدا حافظی

کرد و به طرف صف به راه افتاد.



- ۱ - این داستان در چه فصلی می‌گذرد؟
- ۲ - چشم احمد را چه چیز خیره می‌کرد؟
- ۳ - چرا آن روز احمد حرف نمی‌زد؟
- ۴ - آموزگار، احمد را با خود به کجا برد؟

تکلیف شب اول

- از روی هر یک از کلمه‌های این درس که حرف «ش» در آنها به کار رفته است سه بار بنویسید.
- معلوم کنید که هر یک از کلمه‌هایی که نوشتید چند صدا دارد.
- مثال: روشن (۵)

تکلیف شب دوم

- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:
- پاییزی - صحبت - حرف - سؤال - صدا - صف -
- خدا حافظی - طرف.

دوستان جدید

زنگ تفریح زده شد. بچه‌ها به حیاطِ مدرسه آمدند. عده‌ای
دوستان قدیم خود را پیدا کرده بودند. آنها با هم صحبت می‌کردند و
می‌خندیدند. احمد تنها کنار حیاط ایستاده بود و نگاه می‌کرد.
خجالت می‌کشید پیش برود و با کسی حرف بزند.



عده‌ای از بچه‌ها مشغول بازی بودند. معلوم بود خیلی از آن لذت می‌برند. احمد در میان آنها وحید را شناخت. وحید در کلاس، درس را خوب خوانده بود. وحید دوستان بسیاری داشت. احمد خیلی دلش می‌خواست با او دوست شود. در همین فکر بود که وحید جلو آمد و گفت: احمد، چرا تنها ایستاده‌ای؟ بیا برویم بازی کنیم.

احمد گفت: من بازی شما را بلد نیستم.

وحید جواب داد: ما هم اول بلد نبودیم ولی کم‌کم یاد گرفتیم. بعد وحید بچه‌های دیگر را صدا کرد و گفت: بچه‌ها بیاید ما یک دوست تازه پیدا کرده‌ایم، باید بازی خودمان را به او هم بدهیم.

پرسش

- ۱ - وقتی که زنگ تفریح خورد احمد چه کرد؟
- ۲ - چرا احمد خجالت می‌کشید؟
- ۳ - چرا احمد دلش می‌خواست با وحید دوست شود؟

۴ - وحید به بچه‌های دیگر چه گفت؟

تکلیف شب اول

— از روی هر یک از کلمه‌های زیر یک بار بنویسید و در

مقابل هر یک بنویسید که چند حرف دارد:

مثال: زنگ (۳)

دوستان — خود — پیدا — خجالت — بازی — در —

شناخت.

— از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

تفریح — حیاط — عده — قدیم — معلوم — مشغول.

تکلیف شب دوم

— از روی درس یک بار با دقت بنویسید و زیر کلمه‌هایی

که با «ع» و «ص» و «س» نوشته شده است خط بکشید.



قدرت خدا

هر چه که بیند و ید*

خدایش آفریده*

خورشید و ماه تابان*

ستاره درخشان*

درخت و بهره و گل

سوسن و سرو و سنبل

جنگل و دشت و دریا

پرندگان زیبا

این همه را به قدرت*

خدا نموده خلقت*

محمد حسین سجّتی

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

تابان = روشن و پر نور، درخشان
خدایش آفریده = خدا آن را خلق کرده است.
دیده = چشم
قدرت = توانایی
نموده خلقت = خلق کرده است

تکلیف شب اول

— از روی شعر یک بار بنویسید.
— شعر را حفظ کنید.

تکلیف شب دوم

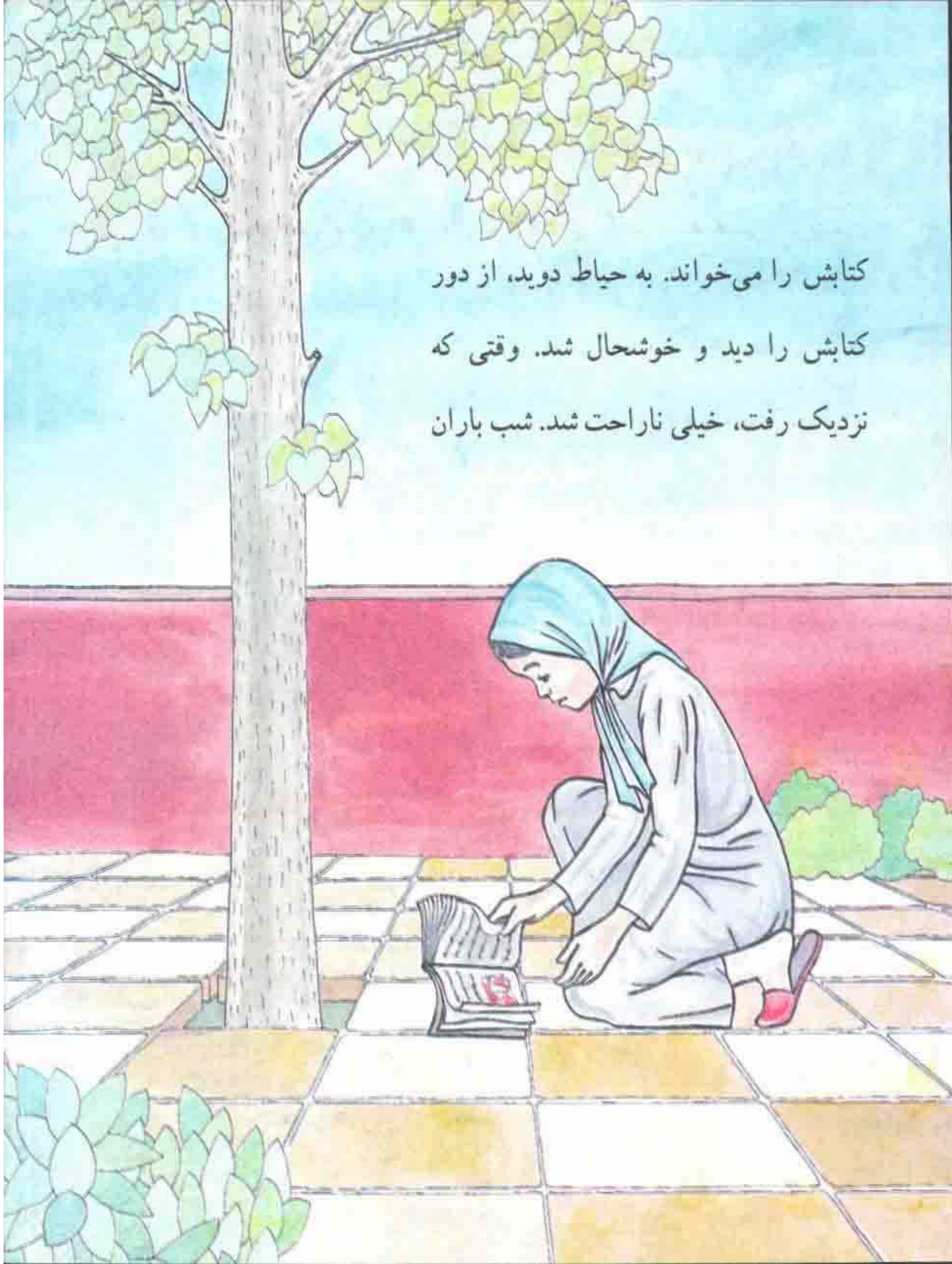
— از روی این کلمه‌ها دو بار بنویسید و بگویید هر یک
چند بخش دارد:
درخشان — تابان — سبزه — سرو — قدرت — خلقت.

تَصْمِیمِ کُبْرِی

روزی مادر کبری به دخترش گفت: کبری جان، برو کتاب داستان‌ت را بیاور و برایم بخوان. کبری خوشحال به سُرَاغِ کتابش رفت. هر چه گشت نتوانست آن را پیدا کند. پِینِ کتابها، اسباب‌بازیها و حتّی لباسها را گشت ولی کتاب داستانش را ندید. پیش مادرش برگشت و گفت: کتابم نیست. حتماً کسی آن را برداشته است!

مادرش با تعجّب پرسید: چه کسی کتاب تو را برداشته است؟
جز من و پدر و برادرت کسی دیگر در این خانه نیست. درست فکر کن بین آن را کجا گذاشته‌ای. آن را با خودت به انبار نبرده‌ای؟
— چرا ببرم به انبار؟ نه، حتماً آن جا نیست.
— آن را روی پشت‌بام جا نگذاشته‌ای؟
— نه مادر، من این روزها آن جا نرفته‌ام.
ناگهان کبری یادش آمد که دیروز در حیاط، زیر درخت،

کتابش را می‌خواند. به حیاط دوید، از دور
کتابش را دید و خوشحال شد. وقتی که
نزدیک رفت، خیلی ناراحت شد. شب باران



آمده بود. کتاب خیس و کثیف شده بود و جلد زیبای آن دیگر برق نمی‌زد. کبری ناراحت شد. با خود فکری کرد و تصمیمی گرفت. آیا می‌دانید تصمیم او چه بود؟

پرسش

- ۱ - مادر کبری او را به دنبال چه فرستاد؟
- ۲ - وقتی که کبری کتاب داستانش را پیدا نکرد چه گفت؟
- ۳ - عاقبت کبری کتابش را در کجا پیدا کرد؟
- ۴ - به نظر شما کبری چه تصمیمی گرفت؟

به این نکته توجه کنید

هر یک از این کلمه‌های بزرگ از دو کلمه کوچک‌تر درست شده است:

اسباب‌بازی = اسباب + بازی

پایتخت = پای + تخت

خوشحال = خوش + حال

پشت‌بام = پشت + بام

تکلیف شب اول

– با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

داستان – کتاب – سراغ – تعجب – حتماً – حیاط –

درخت – ناراحت – کیف – حتی.

تکلیف شب دوم

– معلوم کنید هر یک از این کلمه‌ها از چه کلمه‌هایی درست شده است:

مهمانخانه – درستکار – خوشبخت – گلخانه.

– جواب این سؤالها را بنویسید:

۱ – برای این که بتوانید وسایل کارتتان را زودتر پیدا کنید چه باید بکنید؟

۲ – به نظر شما کبری چه تصمیمی گرفت؟

کتابِ خوب

من یارِ مهربانم

گویم سخنِ فراوان

پندت دهم فراوان

من دوستی بُرَمند*

از من مباش غافل*

دانا و خوش بیانم*

با آن که بی زبانم

من یارِ پند دادم

با سود و بی زیانم*

من یارِ مهربانم

(عباس یحیی شریف)

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

پند = نصیحت

خوش بیان = خوش صحبت

دانا = کسی که چیز بسیار می‌داند.

زیان = ضرر

سود = فایده

غافل = بیخبر

هنرمند = با هنر

- ۱ - این شعر از زبان کیست؟
- ۲ - چرا به کتاب «دوست دانا» می‌گویند؟
- ۳ - خواندن کتاب چه فایده‌هایی دارد؟
- ۴ - با راهنمایی چه کسی «کتاب خوب» را می‌شناسید؟

تکلیف شب اول

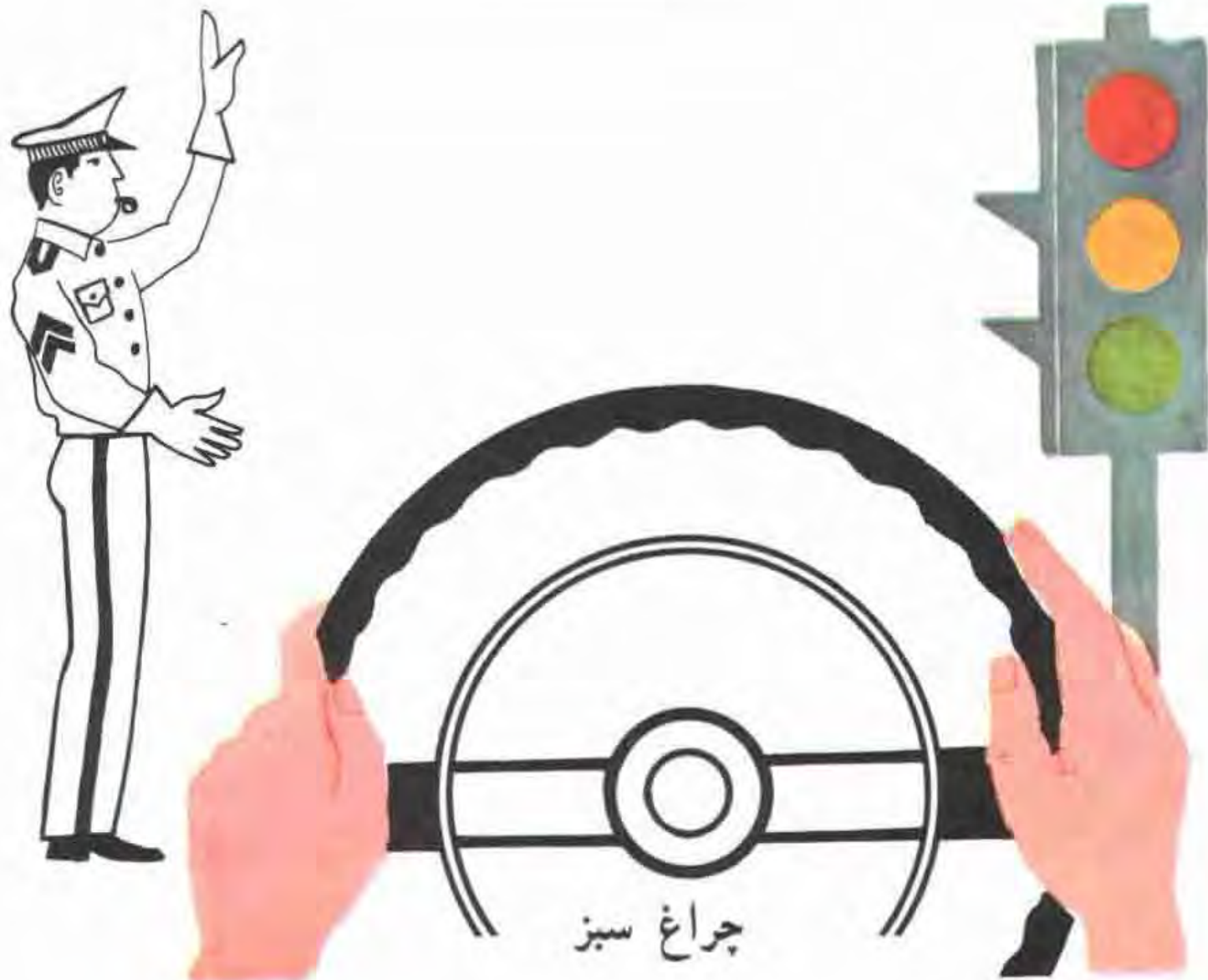
- از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

مهربان - سخن - هنرمند - غافل

- معنی این شعر را به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوم

- از روی شعر «کتاب» یک بار با دقت بنویسید و آن را حفظ کنید.



مرتضی و حسن در پیاده‌رو خیابان راه می‌رفتند. حسن گفت:
بیا به آن طرف خیابان برویم. من می‌خواهم از مَغازۀ رو به‌رو دفتری
بخرم. مرتضی گفت: صبر کن، از این قسمت خیابان نمی‌توانیم
ردشویم. حسن پرسید: چرا؟

مرتضی گفت: در خیابان رفت و آمد اتومبیل زیاد است.
برای رفتن از یک طرف خیابان به طرف دیگر، فقط می‌شود از

جاهای معینی عبور کرد*. معمولاً این جاها را خط‌کشی کرده‌اند.
سر چهارراه هم می‌شود از خیابان گذشت. البته به شرطی که چراغ
راهنمایی برای عبور پیاده‌ها سبز باشد.

حسن گفت: به این حرفها گوش نده. چرابی خود را همان را
دور کنیم.

مرتضی جواب داد: این کار پیروی* از مقررّات راهنمایی* و
احترام به حقّ دیگران است. اگر چه ممکن است راه دور شود و
بیشتر وقت بگیرد، در عوض انسان سالم و با خیال راحت به
مقصد* می‌رسد. چون کسانی که اتومبیل می‌رانند به این خط‌کشیها
که می‌رسند آهسته‌تر می‌رانند و مواظب عبور پیاده‌ها هستند. حسن
قبول کرد و دو دوست باهم به محلّ خط‌کشی رسیدند. اوّل به سمت
چپ نگاه کردند. وقتی که یقین کردند* اتومبیل نمی‌آید تا وسط
خیابان پیش رفتند. بعد به سمت راست نگاه کردند و به طرف
پیاده‌رو رفتند.

پیروی = اطاعت

عبور = گذشتن

عبور کرد = گذشت

مقررات راهنمایی = دستورهای اداره راهنمایی که باید از آنها اطاعت کرد.

مقصد = جایی که انسان می‌خواهد به آن جا برود.

یقین کردند = اطمینان پیدا کردند.

پرسش

- ۱ - پیاده‌ها باید در کدام قسمت خیابان راه بروند؟
- ۲ - چرا باید برای گذشتن از خیابان، از جاهای خط‌کشی شده عبور کرد؟
- ۳ - چراغ سبز در سر چهارراه‌ها علامت چیست؟
- ۴ - پیروی از مقررات راهنمایی چه فایده‌ای دارد؟
- ۵ - در موقع گذشتن از خیابان دو طرفه چرا باید اول به طرف چپ نگاه کنیم؟

به این نکته توجه کنید

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:

عبور، عابر (کسی که می‌گذرد)

شرط، شرایط (شرطها)

معمولاً، معمولی

مقصد، قصد، مقصود

تکلیف شب اول

— از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

مغازه — مرتضی — موسی — عیسی — کبری — عبور —

معمولاً — شرط — مقرّرات — مقصد — علامت — حقّ.

تکلیف شب دوم

— با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

حقّ — عبور — عابر — معمولی — قصد — مقصود

— جواب پرسشهای درس را بنویسید.



برگریزان

باد ملایم پاییزی، برگهای زرد
و سُرخ را یکی یکی از درختان
جدا می‌کند و به زمین می‌ریزد.
صدای خِش خِش آنها در زیر
پای عابران شنیده می‌شود. راستی
این برگها چه می‌گویند؟
آنها می‌گویند: بچه‌های عزیز،
گمان مبرید* که ما همیشه این‌طور

خشک و بی‌جان بوده‌ایم. شما ما را در فصل بهار هم دیده بودید. آن وقت ما جوان و شاداب* بودیم. آن روزها، اوّل زندگی ما بود. کم‌کم رُشد کردیم و بزرگ شدیم و درختان را پر از برگ سبز کردیم. در آفتاب گرم تابستان هر عابری می‌توانست در سایهٔ دِلپذیر* ما بنشیند و استراحت کند.

با رسیدن فصل پاییز از گرمای خورشید کاسته شد*. رنگ ما هم تغییر کرد، بعضی زرد شدیم و بعضی قرمز. دیگر قُدرت نداشتیم در مُقابل بادهای پاییزی مُقاومت کنیم*. ناچار چنان‌که می‌بینید بر زمین افتادیم. به درختان نگاه کنید آنها دیگر سر سبز نیستند و آن زیبایی سابق را ندارند. آنها با رسیدن سرما کم‌کم به خواب می‌روند. ریشهٔ آنها در زیر زمین گرم می‌ماند. همین‌که برف‌های زمستان آب شد و بهار رسید، خدا درختان را بار دیگر از خواب بیدار می‌کند. آن‌گاه شما از نو، جوانه‌های سبز را بر آنها خواهید دید. و قدرت خدا را مشاهده خواهید کرد*.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

دلپذیر = خوشایند

شاداب = تر و تازه

کاسته شد = کم شد

گمان مبرید = خیال نکنید

مشاهده خواهید کرد = خواهید دید

مقاومت کنیم = ایستادگی کنیم

پرسش

۱ - باد ملایم پاییزی چه می‌کند؟

۲ - برگهای خشک زیر پای انسان چه صدایی می‌دهند؟

۳ - در چه فصلی درختان برگهای تازه درمی‌آورند؟

۴ - درختان در چه فصلی بیش از وقتیهای دیگر سایه دارند؟

۵ - در چه فصلی درختان به خواب می‌روند؟

به این نکته توجه کنید

معنی این کلمه‌ها مخالف همدیگر است:

خشک، تر - جوان، پیر - گرم، سرد - کاسته شد،
افزوده شد (زیاد شد)

تکلیف شب اول

- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

نظر - عابر - استراحت - بعضی

مقاومت

- از روی هریک از کلمه‌های زیر بنویسید و در مقابل
هریک، کلمه‌ای بنویسید که معنای مخالف آن را داشته
باشد:

شب، بالا، زیر، خنده، تلخ، دیر،
راست

تکلیف شب دوم

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

ریخته بود، سخن، بی‌جان، دلپذیر، فصل
سابق، تغییر

— این کلمه‌ها:

رنگارنگ ، سبز ، دلپذیر ، گرم ، تند ،
خنک ، ساقی ، زیبا ،

از جمله‌های زیر افتاده است. از روی جمله‌ها بنویسید و کلمه‌ها را
سر جای خود بگذارید.

۱- برگهای ... روی زمین ریخته بود.

۲- آفتاب تابستان ... دسوزان بود.

۳- درختان در پاییز آن زیبایی ... را ندارند.

۴- درختان در بهار برگهای ... دارند.

۵- در تابستان از نوشیدن آب ... لذت

می‌بریم.

۶- در پاییز وقتی که به صحرا می‌رویم دیگر گل‌های ...

را نمی‌بینیم.

۷- در تابستان استراحت در سایهٔ خنک

درختان بسیار ... است.

۸- در پاییز بادهای ... و سرد می‌وزد.

برابری

مردی می‌گوید: حضرت رضا* را دیدم که با خدمتکاران و کارگران سیاه بر سر یک سفره نشسته بود و با آنها غذا می‌خورد. ناراحت شدم. گفتم: ای کاش! سفره این کارگران سیاه و خدمتکاران را جدا می‌کردید! خوب نیست که شما با اینها سر یک سفره غذا می‌خورید. حضرت رضا ناراحت شد و به من فرمود: ساکت باش! چرا سفره اینها را جدا کنم؟! خدای ما یکی است. پدر همه ما حضرت آدم است و مادر همه ما حضرت حواست. ارزش و مزد* هر کسی هم در مقابل کارهایش می‌باشد. پس من با این غلامان سیاه و خدمتکاران فرقی ندارم*. چرا سفره آنها را جدا کنم؟!

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

حضرت رضا = امام هشتم

فرقی ندارم = تفاوتی ندارم

مُزد = پاداش

- ۱ - حضرت رضا با چه افرادی غذا می خورد؟
- ۲ - مرد به حضرت رضا چه گفت؟
- ۳ - حضرت رضا به او چه فرمود؟
- ۴ - ارزش و مزد هر کسی مربوط به چیست؟
- ۵ - چرا حضرت رضا سفره آنها را جدا نکرد؟
- ۶ - از این رفتار حضرت رضا چه درسی می گیرید؟

تکلیف شب اول

- جواب پرسشها را بنویسید.
- داستان را برای افراد خانواده بخوانید و درباره آن گفتگو کنید.

تکلیف شب دوم

- با هر یک از این کلمه ها و عبارتها یک جمله بسازید:
- سفره ، حضرت رضا ، خدمتکار ، فرد ، فرقی ندارد ، جدا ، ساکت .

حسنک کجایی؟

دیروقت بود. خورشید به نوک کوههای مغرب* نزدیک می‌شد. اما از حسنک خبری نبود.

گاو قهوه‌ای رنگ، سرش را از آخور بلند کرد و صدا کرد: «ما... ما... ما...» یعنی من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟

گوسفند سفید و پشمالو پوزه‌ای به زمین کشید، ولی چون علفی پیدا نکرد صدا کرد: «بَع... بَع... بَع...» یعنی من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟

بز سیاه ریشی جُنْبانَد* و صدا کرد: «مَع... مَع... مَع...» یعنی من گرسنه‌ام، حسنک کجایی؟

مرغ حَنّایی* قشنگ دنبال جوجه‌های زردش راه می‌رفت و صدا می‌کرد: «قُدُقُد... قُدُقُد... قُدُقُد...» یعنی ما گرسنه‌ایم، حسنک کجایی؟

خروس رنگارنگ بالهایش را به هم زد و با صدایی بلند

خواند: «قوقولی قوقو... قوقولی قوقو...» یعنی من گرسنه‌ام، حسنگ
کجایی؟

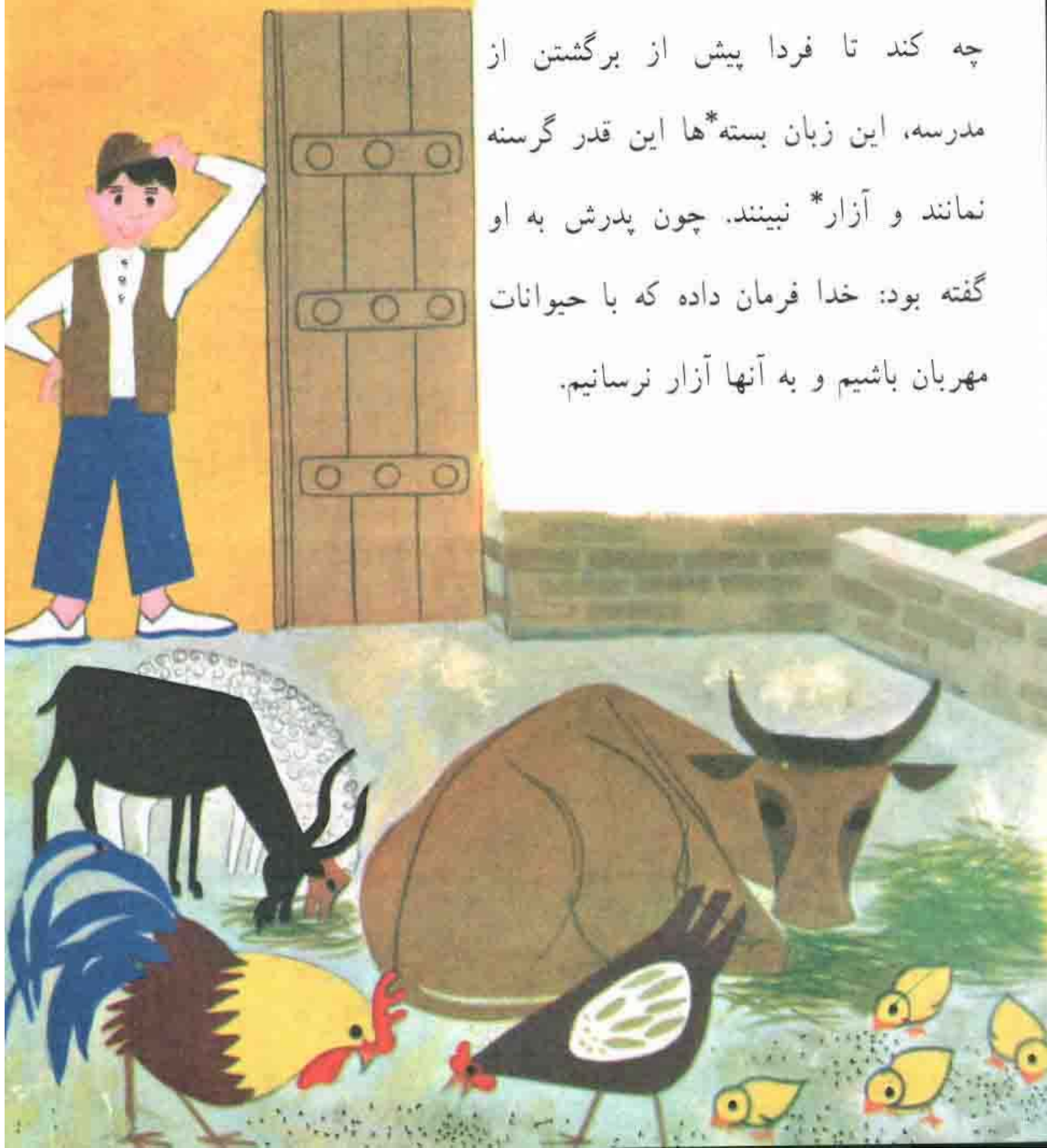
در همین وقت صدای سگ با وفای خانه، که بیرون نشسته
بود بلند شد: «واق... واق... واق...» یعنی حسنگ می‌آید، این قدر
صدا نکنید، الآن می‌رسد.

حسنگ دوان دوان آمد و یکسر به سراغ حیوانات رفت. برای
گاو یونجه ریخت و دستی به سرش کشید. گاو هم با تکان دادن
سر، از او تشکر کرد.

به بز سیاه و گوسفند علف داد. مشتی دانه پیش مرغ حنایی و
جوجه‌هایش ریخت و کاسه آنها را پر از آب کرد. خروس هم از
بالای دیوار پایین پرید و همراه خانواده‌اش مشغول برچیدن دانه
شد.

غذای سگ را هم در ظرفش گذاشت.
دیگر هیچ یک از آنها صدایی نمی‌کرد. حسنگ کنار در

طویله ایستاده بود واز تماشای خوراک
خوردن حیوانها لذت می برد. فکر می کرد
چه کند تا فردا پیش از برگشتن از
مدرسه، این زبان بسته*ها این قدر گرسنه
نمانند و آزار* نبینند. چون پدرش به او
گفته بود: خدا فرمان داده که با حیوانات
مهربان باشیم و به آنها آزار نرسانیم.



آزار = اذیت

جنباند = تکان داد

حنایی = به‌رنگ سرخ حنا

زبان بسته = در این جای‌غنی حیوان

مغرب = جایی که خورشید غروب می‌کند.

پرسش

۱ - این داستان در چه وقت از روز اتفاق افتاده است؟

۲ - حسنگ چه حیوان‌هایی داشت؟

۳ - حیوان‌های حسنگ در کجا نگهداری می‌شدند؟

۴ - سگ خانه به حیوان‌ها چه خبری داد؟

نکلیف شب اول

- جواب این سؤاها را بنویسید:

۱ - هر یک از حیوان‌های حسنگ چه رنگی داشت؟ چه

صدایی می‌کرد؟ غذایش چه بود؟

۲ - به بچه گاو چه می‌گویند؟ به بچه گوسفند چه

می گویند؟ به بچه بز چه می گویند؟ به بچه مرغ چه

می گویند؟ به بچه سگ چه می گویند؟

۳ - منظور از «خانواده خروس» چیست؟

۴ - حسنگ با خود چه فکر می کرد؟

۵ - پدرش به او چه گفته بود؟

تکلیف شب دوم

- این عبارتها:

به سراغش رفت، صدای گد بلند شد، شکر کرد،

دست بر سرش کشید، از کسی خبری نبود،

از جمله های زیر افتاده است

عبارت مناسب را سر جای خود بگذارید و از روی جمله ها بنویسید.

۱ - حنک به اتاق رفت ولی در آن جا . . .

۲ - حنک صدای گاو را شنید و . . .

۳ - مادر روی دخترش را بوسید و . . .

۴ - در این وقت بود که . . .

۵ - بری کتاب را از پدرش گرفت و آزاد . . .

کوکب خانم

کوکب خانم مادر عباس است. او زن پاکیزه و با سلیقه‌ای است. سطل شیر را همیشه در جای خنک نگاه می‌دارد. رویش پارچه می‌اندازد تا گرد و خاک بر آن نشیند و پاکیزه بماند. کوکب خانم هر روز از شیر گاو چیزی درست می‌کند. گاهی به آن مایه پنیر می‌زند و پنیر درست می‌کند. گاهی مایه ماست می‌زند و ماست می‌بندد و از ماست کره می‌گیرد.

روزی عده‌ای از ده دیگر سرزده* به‌خانه آنها آمدند. کوکب خانم با تخم‌مرغ تازه و روغن، نیمرو درست کرد. نان و کره و ماست و پنیر هم سر سفره گذاشت. همه از سلیقه کوکب خانم تعریف کردند. عباس می‌خورد و می‌گفت: من که از خوردن این نان و کره و نیمرو سیر نمی‌شوم. چه غذاهای خوشمزه‌ای! خدا را شکر، که این همه نعمتهای خوب را آفریده است.

سرزده = بی خبر

پرسش

- ۱ - کوکب خانم چه طور زنی است؟
- ۲ - چرا ظرف شیر را در جای خنک نگاه می دارد؟
- ۳ - چرا روی ظرف شیر پارچه می اندازد؟
- ۴ - برای درست کردن پنیر، جز شیر، چه چیز دیگری لازم داریم؟
- ۵ - برای درست کردن ماست، جز شیر، چه چیز دیگری لازم داریم؟
- ۶ - کره را از چه درست می کنند؟
- ۷ - کوکب خانم سر سفره مهمانها چه گذاشت؟

تکلیف شب اول

- جواب این سؤالاها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

- ۱ - از کجا معلوم می شود که کوکب خانم زن پاکیزه و

با سلیقه‌ای است؟

۲ - کوکب خانم برای مهمانهایی که سرزده آمده بودند،

چه درست کرد؟

۳ - آیا مهمانها از غذا پختن کوکب خانم خوششان آمده

بود؟ این را از کجا می‌دانید؟

۴ - عباس وقتی که غذا می‌خورد چه می‌گفت؟

۵ - هنگام غذا خوردن، از چه کسانی باید تشکر کنیم؟

تکلیف شب دوم

— به این سوآلها جواب بدهید:

۱ - از شیر چه چیزها درست می‌کنند؟

۲ - برای درست کردن نیمرو چه چیزهایی لازم است؟

۳ - اگر ظرف شیر کشیف باشد چه می‌شود؟

۴ - برای چه باید روی سفره غذا خورد؟

۵ - چرا وقتی که غذا در دهان هست نباید حرف زد؟

۶ - چرا بهتر است که هر کس از لیوان یا کاسه

خودش آب بخورد؟

۷ - چرا باید پیش از غذا دستهای خود را بشوئیم؟

دندان شیری

هما دختر خنده‌رویی بود و دندانهای سفید و مُرتبی داشت. یک روز صبح که به‌دبستان رفت، تا خندید دوستانش دیدند که جای یک دندانش خالی است. همه سر به سر هما گذاشتند و گفتند: بچه‌ها، دندان هما را موش خورده! هما خودش هم خنده‌اش گرفته بود. در کلاس، وقتی که آموزگار از هما درس می‌پرسید، دید که یک دندانش افتاده است.

آموزگار گفت: خوب هما، تو حالا بزرگ شده‌ای. همه بچه‌ها وقتی که به هفت سالگی می‌رسند دندانهای شیری آنها یکی‌یکی می‌افتد و به‌جای آنها دندانهای تازه در می‌آید.

زبور گفت: مهربی هم دندانش لق شده است و درد می‌کند. آموزگار به‌مهربی گفت: اگر دندانت لق شده است، به‌آن دست نزن و با آن بازی نکن، بگذار خودش بیفتد. وقتی هم که دندان تازه‌ات نیش زد*، زیانت را به آن نزن، زیرا* ممکن است که دندانت کج در بیاید. باید

همه شما پس از این بیشتر مواظب دندانهای خود باشید و آنها را همه روزه مسواک بزنید و خوب بشوید تا زود خراب نشوند. اگر این دندانهای تازه خراب بشود و یا بریزد، دیگر جای آنها دندانی در نمی آید.

کلمه ها و ترکیبهای تازه

زیرا = برای این که

دندان تازه ات نیش زد = دندان تازه ات خواست در بیاید

پرسش

- ۱ - هما چگونه دختری بود؟
- ۲ - چرا جای یک دندان هما خالی بود؟
- ۳ - آیا به نظر شما هما از شوخی دوستانش رنجید؟
- ۴ - چرا آموزگار افتادن دندان را نشانه بزرگ شدن هما می دانست؟
- ۵ - چه دندانهایی در هفت سالگی می افتد؟

۶ - چرا نباید با دندان لق بازی کرد؟

۷ - چرا پس از هفت سالگی بیشتر باید مواظب دندانها بود؟

۸ - چه وقتهایی در شبانه روز دندانهای خود را مسواک می‌زنید؟

تکلیف شب اول

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

مرتب، عض، زبر، مواظب، پاکیزه، بشوید،
لن، مسواک، خنده‌رو

تکلیف شب دوم

- جواب این سؤاها را از روی درس پیدا کنید و بنویسید:

۱ - وقتی که آموزگار دید دندان هما افتاده است به او چه گفت؟

۲ - زیور چه گفت؟

۳ - آموزگار به مهری چه گفت؟

برادر کوچک

محسن و مریم به تازگی صاحب برادری شده بودند. این نوزاد* قشنگ آن قدر کوچک بود که مریم می‌ترسید او را در آغوش* بگیرد. محسن هم فقط کنار تختش می‌ایستاد و او را تماشا می‌کرد. هر دو، دلشان می‌خواست این نوزاد زودتر بزرگ شود تا بتوانند با او بازی کنند.

یک روز مریم به مادرش گفت: مادر، نمی‌دانی که چه قدر دلم می‌خواهد با برادر کوچکم بازی کنم! اما او آن قدر کوچک است که نمی‌شود به او دست زد. بیشتر وقتها هم که خوابیده است. محسن هم دنبال صحبت خواهرش را گرفت و گفت: راست می‌گوید. مادر جان کی می‌شود که او هم همراه ما بدود و با ما بازی کند؟

مادر لبخندی زد و گفت: بچه‌های من، این قدر عَجَله نداشته باشید، هنوز خیلی زود است که این بچه بتواند با شما بازی کند.

فِعْلاً* شما می‌توانید در نگهداری او به من کمک کنید، مثلاً مریم می‌تواند در لباس پوشاندن او به من کمک کند. تو محسن جان، می‌توانی در آوردن آب و شست و شوی او به من کمک کنی. اگر این کارها را بکنید هم کار یاد گرفته‌اید و هم کمک بزرگی به من کرده‌اید

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آغوش = بغل

فِعْلاً = حالا

نوزاد = بچه‌ای که تازه به دنیا آمده است

پرسش

۱ - محسن و مریم به تازگی صاحب چه چیز شده بودند؟

۲ - چرا مریم می‌ترسید او را بغل کند؟

۳ - چرا مادر به بچه‌های خود گفت: «عَجَلَه نداشته باشید»؟

۴ - چرا با کودک نوزاد نمی‌شود مثل عروسک بازی کرد؟

تکلیف شب اول

- با هر یک از این کلمه‌های هم خانواده یک جمله بسازید (توجه کنید که هر دسته از این کلمه‌ها از یک خانواده هستند):

نوزاد ، را بید - راه ، همراه ، را بنما .

تکلیف شب دوم

- از روی هر یک از این کلمه‌ها سه بار بنویسید:

نوزاد - آغوش - رفت - صحبت - فعلاً

فقط - اولاً - مثلاً .

- جواب این سؤالات را بنویسید:

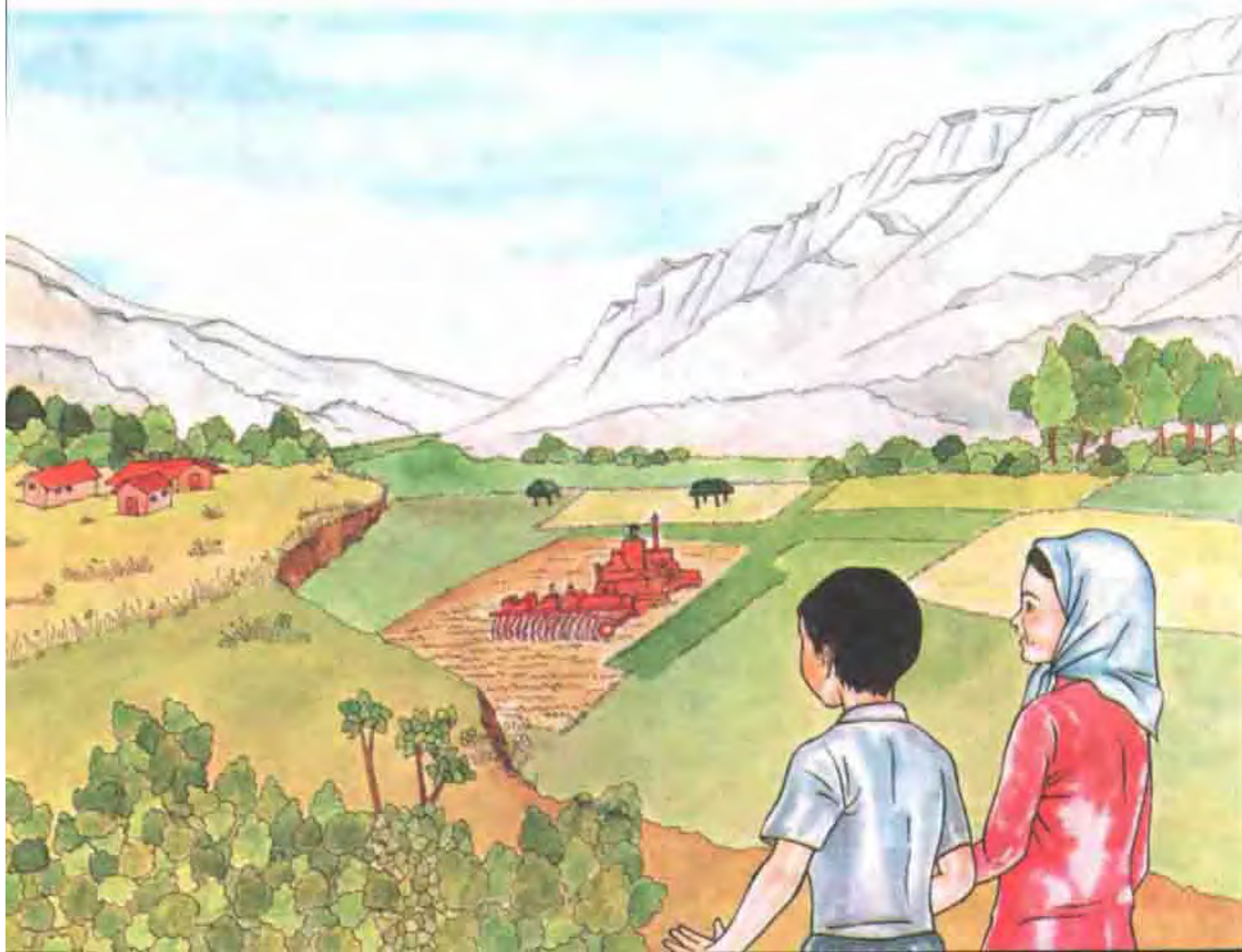
۱ - شما در منزل چگونه به مادرتان کمک می‌کنید؟

۲ - پیشنهاد مادر به محسن و مریم چه بود؟

۳ - پیشنهاد مادر به محسن و مریم چه فایده‌ای داشت؟

میهن* خویش را کُنیم آباد

کودکان، این زمین و آب و هوا این درختان که پُرگُل و زیباست
باغ و بُستان* و کوه و دشت* همه خانه ما و آشیانه* ماست
دست در دست هم دهیم به مهر* میهن خویش* را کنیم آباد
یار* و غمخوار* یکدیگر* باشیم تا بمانیم خرم* و آزاد



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آشیانه = لانه، محل زندگی

بستان = باغ میوه

خرم = شاد

خویش = خود

دشت = صحرا

غمخوار = کسی که سعی می‌کند ناراحتی دیگران را از

بین ببرد.

مهر = محبت

میهن = وطن

یار = دوست

یکدیگر = یکدیگر

پرسش

۱ - خانه همه ما ایرانیان کجاست؟

۲ - چرا باید میهن خود را دوست داشته باشیم؟

۳ - چرا باید با هم متحد باشیم؟

۴ - چرا باید غمخوار یکدیگر باشیم؟

نامه‌ای از یک کودک آواره

آیا مرا می‌شناسی؟ من با تو برادرم. من فلسطینی هستم، ما کودکان فلسطینی مسلمان هستیم.

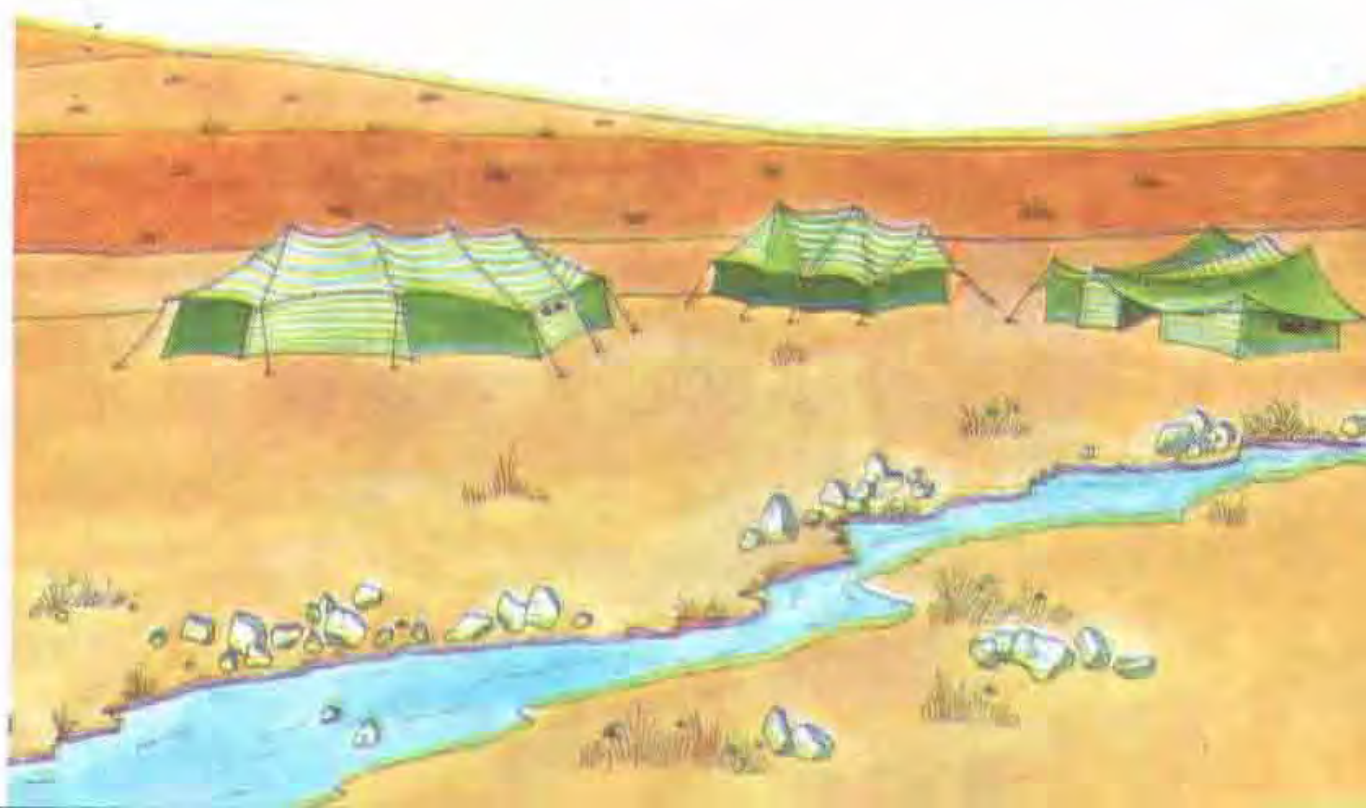
نام کشور ما فلسطین است و نام کشور شما ایران است. شما در کشور خود، در خانه خود زندگی می‌کنید. ولی ما در بیابانها آواره‌ایم، چون دشمن، خانه و وطن ما را اشغال کرده است. ما در بیابان و صحرا زندگی می‌کنیم. روز و شب را زیر چادرها می‌گذرانیم و همان‌جا درس می‌خوانیم. تازه، دشمن ما را راحت



نمی‌گذارد و چادرهای ما را به آتش می‌کشد. نه به کوچک ما رحم می‌کند نه به بزرگ ما، حتی بیمارستانهای ما را هم بمباران می‌کند. می‌دانید چرا؟ چون ما می‌خواهیم به‌خانه و کشور خود باز گردیم و دشمن را از وطن خود برانیم و بیرون کنیم.

باید بگوییم از وقتی که انقلاب شما پیروز شده است، دشمن ما خیلی ترسیده است و به همین جهت ما را بیشتر آزار و اذیت می‌کند.

دشمن ما اسرائیل است. اسرائیل دشمن ما و دشمن شما و دشمن همه انسانهای آزاده است.



ما با اسرائیل تا آخرین نفس مبارزه می‌کنیم و می‌دانیم که شما به ما کمک خواهید کرد. همهٔ انسانهای آزاده به ما کمک خواهند کرد. ما مبارزه می‌کنیم و به یاری خدا پیروز خواهیم شد و به کشور عزیزمان باز خواهیم گشت و در آن جا آزاد زندگی خواهیم کرد.

به امید پیروزی، خدا حافظ

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اشغال کرده است = به زور گرفته است.

باز خواهیم گشت = برمی‌گردیم

به همین جهت = به همین دلیل

دائم = همیشه

پرسش

- ۱ - فلسطینی‌ها کجا زندگی می‌کنند؟
- ۲ - وطن آنها را چه کسانی اشغال کرده‌اند؟

۳ - کجا درس می خوانند؟

۴ - دشمن آنها کیست؟ با آنها چه می کند؟

۵ - فلسطینیها برای بازگشت به وطن خود چه می کنند؟

تکلیف شب اول

- پاسخ پرسشهای بالا را با خطّ خوش بنویسید.

- این جمله ها را کامل کنید:

ما با اسرائیل تا آخرین نفس . . . و می دانیم که همه . . .
به ما کمک خواهند کرد.

ما مبارزه می کنیم و به یاری خدا . . . خواهیم شد و به . . .
خود باز خواهیم گشت و در آن جا . . . زندگی خواهیم
کرد.

تکلیف شب دوم

- با هر یک از کلمه های زیر یک جمله بسازید و بنویسید:

وطن، انقلاب، دشمن، اسرائیل، فلسطین، آخرین نفس،
مباران، کمک، رحم، آزاد.

روباه و زاغ

به دهن برگرفت و زود پرید
که از آن می گذشت روباهی
رفت پای درخت و کرد آواز

زاغلی قالبِ پنیری دید
بر درختی نشست در راهی
روبه پر فریب و حیلَت ساز

گفت به به چه قدر زیبایی !
چه سری چه دمی عجب پایی !



پرو بالت سیاه رنگ و قشنگ
نیت بالاتر از سیاهی رنگ !

گر خوش آواز بودی و خوشخوان
زاغ می خواست قارقار کند
طعمه افتاد چون دمان گیشود

نبدی بهتر از تو در مرغان
تا که آوازش آشکار کند
رو بهنگ حبت و طعمه را بر بود

حبیب یغمایی



کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

آشکار = نمایان

بگشود = باز کرد

پرفریب = حقه‌باز

حیلت‌ساز = حيله‌گر، آن که دیگران را گول می‌زند

خوشخوان = خوش آواز

روبهک = روباه کوچک

زاغک = کلاغ کوچک

طعمه = خوراک

کرد آواز = آواز کرد، صدا کرد

نبودی = نبودى، نمى‌بود، نبود

نیست بالاتر از سیاهی رنگ = رنگ سیاه از همه رنگها

بالاتر است.

پرسش

۱ - کلاغ چه چیز را به دهان گرفته بود؟

۲ - روباه از کجا می‌گذشت؟

- ۳ - روباه به کلاغ چه گفت؟
- ۴ - چرا شاعر روباه را «پرفریب و حیل‌ساز» نامیده است؟
- ۵ - چرا کلاغ دهانش را باز کرد؟
- ۶ - چه کسی در این داستان گول زد؟
- ۷ - چه کسی در این داستان گول خورد؟
- ۸ - عاقبت، پنیر نصیب چه کسی شد؟

به این نکته توجه کنید

زاغک یعنی زاغ کوچک.
روبهک یعنی روباه کوچک.

تکلیف شب اول

- جواب این سؤاها را بنویسید:
- ۱ - پر کلاغ چه رنگ است؟
- ۲ - چه چیز روباه قشنگ و قیمتی است؟
- ۳ - چرا کلاغ گول روباه را خورد؟

۴ - اگر کلاغ عاقل بود، پس از شنیدن سخنان روباه چه می‌کرد؟

- شعر «روباه و زاغ» را به زبان ساده بنویسید.

تکلیف شب دوم

- دیدید که زاغک یعنی زاغ کوچک، روبهک یعنی روباه کوچک. بنویسید به دختر کوچک، به پسر کوچک، به اتاق کوچک، به مرغ کوچک چه می‌گویند.

- از روی شعر «روباه و زاغ» یک بار بنویسید و آن را حفظ کنید.

به پدر و مادر خود، نیکی کنیم

یکی از یاران به حضرت امام صادق علیه السلام گفت: فرزندم اسماعیل، پسر مهربان و خوبی است. هیچ وقت کاری نمی کند که من ناراحت شوم. کارهایش را به خوبی انجام می دهد. به مادرش کمک می کند.

امام صادق فرمود: من قبلاً هم اسماعیل را دوست می داشتم اما حالا، خیلی بیشتر او را دوست دارم. چون فهمیدم که او با پدر و مادرش مهربان و خوشرفتار است.

پیامبر بزرگ ما هم بچه های خوب را که به پدر و مادرشان کمک می کردند، دوست می داشت و آنان را گرامی می داشت.

خدا در قرآن می فرماید:
به پدر و مادر خود نیکی کنید.

علیه السلام = بر او سلام

پرسش

- ۱ - امام صادق، به پدر اسماعیل چه فرمود؟
- ۲ - رفتار اسماعیل چگونه بود؟
- ۳ - رفتار شما در منزل چگونه است؟ در چه کارهایی به پدر و مادر خود کمک می کنید؟
- ۴ - خدا درباره پدر و مادر، در قرآن چه فرمان می دهد؟
- ۵ - پیامبر ما چگونه کودکانی را دوست می داشت؟

تکلیف شب اول

- پاسخ پرسشهای بالا را بنویسید.

تکلیف شب دوم

- این جمله ها را کامل کنید:
پیامبر ما هم بچه های خوب را که . . . کمک می کردند
دوست می داشت.
خدا در قرآن می فرماید: . . .

مردمان نخستین

سالهای سال پیش، مردم نمی دانستند چگونه خانه بسازند. آنها برای حفظ خود از سرما و گرما و حیوانات درنده به غارها پناه می بردند. غذای این مردم، حیواناتی بود که شکار می کردند. لباس خود را نیز از پوست حیوانات درست می کردند.

مردمان غارنشین نوشتن بلد نبودند. ولی می توانستند بر روی



دیوار غارها نقاشی بکنند. این نقاشیها طرز زندگی آنها را نشان می‌دهد. به تازگی مقدار زیادی از این غارها کشف شده است. دانشمندان* از روی این نقاشیها پی برده‌اند که انسان در سالهای بسیار بسیار پیش چگونه زندگی می‌کرده است و چه وسایلی داشته است. دانشمندان به ما می‌گویند که در اوّل انسان مکان* مخصوصی برای زندگی نداشت، بلکه به دنبال شکار و چراگاههای بهتر، از جایی به جایی می‌رفت. سالها طول کشید تا دهکده‌ها و شهرها به وجود آمد. به دانشمندانی که از روی آثار* مختلف دربارهٔ زندگی مردمان نخستین تحقیق می‌کنند* «باستان‌شناس» می‌گویند.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آثار = اثرها

تحقیق می‌کنند = مطالعه می‌کنند

دانشمند = کسی که بسیار می‌داند

مکان = جا

- ۱ - مردمان نخستین در کجا زندگی می کردند؟
- ۲ - مردمان غارنشین به جای نوشتن چه می کردند؟
- ۳ - دانشمندان از روی نقاشی مردمان قدیم چه می فهمند؟

- ۴ - به دانشمندانی که درباره زندگی مردم قدیم تحقیق می کنند چه می گویند؟

تکلیف شب اول

- از روی هر یک از این کلمه ها پنج بار بنویسید:
- غارنشین - درنده - نقاشی - مخصوص - دانشمندان
- طول کشید - نخستین - همین - آثار - تحقیق

تکلیف شب دوم

- این کلمه ها:
- غارل ، نخستین ، ارجایی به جایی ، دانشمندان ،
- نقاشی ، وسائل ، چگونه ، درکده ،

از این جمله ها افتاده است. هر یک از آنها را سر جای

خود بگذارید و از روی جمله‌ها بنویسید:

- ۱ - مردمان . . . نوشتن نمی‌داشتند .
- ۲ - مردمان نخستین به دنبال چراگاه . . .
می‌رفتند .
- ۳ - در زمانهای قدیم از ترس حیوانات دگرما و
سرما به . . . پناه می‌بردند .
- ۴ - از روی آثار مردم نخستین می‌توان پی برد که
زندگی می‌کرده‌اند .
- ۵ - مدت‌ها طول کشید تا . . . و شهر به وجود آمد .
- ۶ - مردمان نخستین روی دیوار غار را . . .
می‌کردند .
- ۷ - مردمان نخستین . . . ساده‌ای داشتند .
- ۸ - از روی آثار مردمان نخستین
زندگی آنها را مطالعه می‌کنند .

آتش

در زمانهای بسیار قدیم مردم آتش را نمی‌شناختند. همین که خورشید غروب می‌کرد و هوا تاریک می‌شد، همه می‌خوابیدند. مردم در آن زمانها از سرما به‌داخل غارها پناه می‌بردند. آنها آتش نداشتند که با آن خود را گرم کنند. میوه و سبزی و گوشت حیوانات را هم خام می‌خوردند.

پس از مدتی انسان آتش را کشف کرد*. شاید هنگام* رعد و برق، درختی آتش گرفت و انسان شعله* گرم و پرتو* آن را دید. شاید از برخورد* دو سنگ چخماق، جرقه* ای جَهِید* و انسان پی‌برد* که به‌کمک سنگ چخماق می‌تواند آتش روشن کند.



به هر حال، کشف آتش یکی از مهم‌ترین اتفاقات زندگی انسان بود.
پس از کشف آتش، مردم کم‌کم به فایده‌های آن پی بردند.
کشف آتش زندگی مردم را تغییر داد. از آتش هم برای روشنایی،
هم برای گرما و هم برای پختن غذا استفاده کردند. هر چه انسان
بیشتر ترقی کرد، بیشتر توانست از آتش استفاده کند. امروز در
کارخانه‌ها به کمک آتش ماشینها و اسبابهای بسیار می‌سازند.
آتش همیشه دوست انسان نیست، گاهی دشمن بسیار
خطرناکی هم می‌شود. آتش، جنگلها و خانه‌ها را می‌سوزاند و از
بین می‌برد. امروز انسان می‌داند که چگونه از آتش به‌موقع استفاده
کند و به‌موقع آن را خاموش سازد.



برخورد = به هم خوردن

پرتو = نور، روشنایی

پی برد = فهمید

جرقه = ریزه آتش که به هوا می‌پرد

جهید = پرید

کشف کرد = پیدا کرد و شناخت

هنگام = موقع

پرسش

- ۱ - پیش از کشف آتش مردم چه طور زندگی می‌کردند؟
- ۲ - چرا می‌گوییم کشف آتش یکی از مهم‌ترین اتفاقاتی زندگی انسان بود؟
- ۳ - آتش چه فایده‌هایی برای انسان دارد؟
- ۴ - آیا آتش همیشه دوست انسان است؟
- ۵ - آتش چه خطرهایی برای انسان دارد؟
- ۶ - اگر ببینید جایی آتش گرفته است چه می‌کنید؟

به این نکته توجه کنید

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:
آتش، آتش‌سوزی، آتش‌نشانی، آتش‌بازی
غروب، مغرب
استفاده، فایده، مفید
خطر، خطرناک

تکلیف شب اول

— از روی هر یک از این کلمه‌ها پنج بار بنویسید:

غار — موقع — اتفاقاً — بعد — شعله — حتماً
جرقه — تغییر — ترقی — خطرناک — استفاده

تکلیف شب دوم

— جواب پرسشهای درس را به دقت بنویسید.

— با هر یک از این کلمه‌ها جمله‌ای بسازید:

آتش‌نشانی، آتش‌بازی، اتفاقاً، فایده، مفید

صَحْرانورد*

مرا که می‌بینید مدتها می‌توانم در صحرا راه بروم بی‌آن‌که آبی
بیاشامم* و غذایی بخورم. وقتی که در صحرا باد تند برمی‌خیزد* و
گرد و خاک به هوا بلند می‌شود، هیچ‌کس نمی‌تواند جلو خود را
بیند و راه برود. اما من در میان گرد و خاک بسیار و باد شدید* به
راه‌پیمایی خود ادامه می‌دهم.

شاید پرسید که چرا من می‌توانم مدتها بدون آب و غذا
راه‌پیمایی کنم* و چرا از طوفان نمی‌ترسم. مگر خدا مرا چگونه
آفریده است؟ به پشت من نگاه کنید، چه می‌بینید؟ یک برآمدگی.
این برآمدگی را «کوهان» می‌گویند. در کوهان من مقداری چربی



هست. وقتی که غذا نمی‌خورم، بدنم از این چربی استفاده می‌کند و قُوّت می‌گیرد. همچنین خدا بدن مرا طوری درست کرده است که کمتر عرق می‌کنم و کمتر آب از بدن من خارج می‌شود. این است که کمتر تشنه می‌شوم. حالا فهمیدید که چرا من طاقت این همه گرسنگی و تشنگی را دارم؟

پاهای من پهن و نرم است و در شن و خاک فرو نمی‌رود. آیا می‌دانید که خدا برای هر چشم من دو پلک آفریده است و اگر یکی از پلکها را ببندم باز هم می‌توانم ببینم؟ همچنین من می‌توانم بینی خود را ببندم. به همین جهت است که در موقع طوفان که خاک به هوا بلند می‌شود، خاک نه در بینی من داخل می‌شود و نه در چشمم می‌رود. حالا متوجه شدید که چرا مرا دیدنی و عجیب می‌خوانند؟

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

آبی بیاشامم = آبی بخورم

برمی‌خیزد = بلند می‌شود

راه‌پیمایی کنم = راه بروم

شدید = سخت

صحرا نورد = کسی که در صحرا آمد و رفت می‌کند.

عجیب = آنچه باعث تعجب می‌شود.

پرسش

۱ - کوهان شتر در کجای بدن او قرار دارد؟

۲ - کوهان شتر چه فایده‌ای برای او دارد؟

۳ - چرا شتر طاقت تشنگی دارد؟

۴ - چه چیز از فرو رفتن شتر در خاک جلوگیری

می‌کند؟

۵ - چرا به شتر «صحرا نورد» می‌گویند؟

به این نکته توجه کنید

این کلمه‌ها از یک خانواده هستند:

صحرا، صحرائشین، صحرا نورد.

قوی، قوت.

عجب، تعجب، عجیب.

فهم، فهمیدن، فهمیده.

تکلیف شب اول

— جواب این سؤاها را بنویسید:

- ۱ — چرا شتر می‌تواند مدت زیادی غذا و آب نخورد؟
- ۲ — چرا شتر از طوفان خاک نمی‌ترسد؟
- ۳ — پاهای شتر چه فرقی با پاهای اسب دارد؟
- ۴ — از شتر بیشتر چه مردمی استفاده می‌کنند؟
- ۵ — خدا برای هر چشم شتر، چند پلک آفریده است؟
فایده هر یک چیست؟

تکلیف شب دوم

— با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

صحرائش ، صحرائورد ، قوی ، قوت ، معهده
فهمیدم ، عجیب ، تعجب

— در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها کلمه‌های مناسب بگذارید
و از روی هر جمله یک بار بنویسید:

- ۱ — شتر می‌تواند در طوفان خاک به راه خود ...
- ۲ — به ... شتر «کولان» می‌گویند .

راه پیروزی (۱)

عده‌ای از گنجشکها در صحرایی زندگی می‌کردند. یک فیل زورمند* هم نزدیک این صحرا زندگی می‌کرد. یک روز که این فیل می‌خواست لب رودخانه برود و آب بخورد، راهش را کج کرد و به‌آشیانه* گنجشکها نزدیک شد. آشیانه چند تا گنجشک را در بین علفهای صحرا خراب کرد و چند تا از جوجه گنجشکها را هم زیر پایش له کرد.

گنجشکها خیلی ناراحت شدند. با هم نشستند و مشورت کردند* که چه کار کنند.

کاکلی که از همه دوستان خود عاقل‌تر و دلیر*تر بود، گفت: این صحرا وطن ماست. ما باید آن را نگهداری کنیم. ما باید دشمن را از آن دور کنیم.

گنجشکها گفتند: حرف کاکلی درست است. کاملاً هم درست است. همه ما باید از کودکان خود نگهداری کنیم. همه ما باید از

وطن خود دفاع کنیم*. ولی چه کسی می‌تواند با این فیل زورمند
مبارزه کند؟

کاکلی گفت: همین ماها، ما گنجشکها. وقتی همه با هم متحد
باشیم* همه کاری می‌توانیم بکنیم.

گنجشکها گفتند: حاضریم. بگو چه کار کنیم

کاکلی گفت: من اول باید با فیل حرف بزنم، اگر حرف حق* را
قبول کرد که دعوا نداریم. ولی اگر قبول نکرد، روزگارش را سیاه
می‌کنیم*.



کاکلی پر زد و رفت. فیل را پیدا کرد. روی شاخه درختی
نشست و حرفهایش را با فیل زد. ولی فیل، هیچ اعتنا نکرد و در
جواب کاکلی گفت: زورم خیلی زیاد است. هیچ کس زورش به من
نمی‌رسد. هر کاری دلم بخواهد می‌کنم. کاکلی دوباره به فیل گفت:
درست است که زور شما زیاد است ولی اگر بخواهی به ما ستم*
کنی ما هم آرام نمی‌نشینیم.

فیل که عصبانی* شده بود، گفت: چه فضولیها! برو نیم-
وجبی! همین الآن می‌آیم و تمام خانه‌های شما را خراب می‌کنم.



آشیانه = خانهٔ پرندگان، لانه

اعتنا = توجه

الآن = همین حالا

حرف حق = حرف درست

دفاع کنیم = دشمن را دور کنیم

دلیر = شجاع

روزگارش را سیاه می‌کنیم = بی‌چاره‌اش می‌کنیم

زورمند = پرزور

ستم = ظلم

عصبانی = خشمگین

متحد باشیم = یگانه باشیم، یکی باشیم

مشورت کردند = با هم فکر و گفتگو کردند

پرسش

۱ - فیل چه کرد که گنجشکها ناراحت شدند؟

۲ - گنجشکها اول چه کردند؟

- ۳ - گنجشک عاقل‌تر و دلیرتر چه گفت؟
- ۴ - به نظر شما گنجشکها چگونه می‌توانند بر فیل زورمند پیروز شوند؟
- ۵ - کاکلی به فیل چه گفت؟ فیل در جواب چه گفت؟
- ۶ - وقتی فیل عصبانی شد چه گفت؟

تکلیف شب اول

- پرسشهای بالا را با جواب کامل بنویسید.
- یک صحنه از داستان را نقاشی کنید.

تکلیف شب دوم

هر یک از کلمه‌های زیر را در یک جمله به کار ببرید.

آشیانه، زورمند، اعتنا، متحد، ستم، عصبانی،

مشورت، دلیر.

راه پیروزی (۲)

کاکلی وقتی دید که فیل حرف حق را گوش نمی‌دهد، پیش گنجشکها برگشت و گفت: دوستان من! همه آماده باشید. فیل دارد می‌آید. باید نشانش بدهیم که این جا جای زورگویی و ستمگری* نیست.

گنجشکها گفتند: ما همه آماده‌ایم، بگو چه کار کنیم.

کاکلی گفت: این چاله را می‌بینید؟ خیلی سریع* همه با هم پرواز می‌کنیم و او را تا کنار این چاله بزرگ می‌کشانیم و آن وقت هر چه من گفتم فوراً انجام دهید. گنجشکها همه با هم پرواز کردند. فیل خشمگین و شتابان می‌دوید. گنجشکها را دید و با خرطومش به آنها حمله کرد. گنجشکها با هم فرار کردند. فیل آنها را دنبال کرد. وقتی فیل کاملاً به چاله نزدیک شد، کاکلی با صدای بلند به گنجشکها فرمان حمله داد و گفت: همه با هم یکباره بر سر فیل بریزید و هر دو چشمش را در آورید.

گنجشکها پلافاصله* بر سرش ریختند و با نوکهای تیزشان
هر دو چشمش را کور کردند. فیل که واقعاً روزگارش سیاه شده
بود، نعره* می کشید، بالا و پایین می پرید که ناگهان در چاله افتاد و
هر چه سعی* کرد نتوانست بیرون بیاید.

گنجشکها سرود شادی و پیروزی خواندند و با هم گفتند: این
سزای کسی است که بگوید زورم زیاد است و هر کاری که دلم
بخواهد می کنم. این سزای کسی است که به دیگران ستم کند.



بلافاصله = فوراً، خیلی زود
ستمگری = ظالم بودن، بی‌دادگری
سریع = تند
سعی = کوشش
شتابان = با عجله
نعره = فریاد

پرسش

- ۱ - کاکلی وقتی که پیش گنجشکها برگشت به آنها چه گفت؟
- ۲ - گنجشکها در پاسخ چه گفتند؟
- ۳ - چرا گنجشکها با هم فرار کردند؟
- ۴ - بعد از این که فیل به چاله نزدیک شد، کاکلی چه فرمان داد؟
- ۵ - چگونه روزگار فیل سیاه شد؟
- ۶ - سزای ستمگر چیست؟

تکلیف شب اول

- پرسشهای بالا را با جواب صحیح در دفتر خود بنویسید.
- برای این کلمه‌ها یک هم خانواده بنویسید سپس هر کدام را در یک جمله به کار برید:

ستم، زور، شادی، خشم، سریع، دشمن.

تکلیف شب دوم

- این جمله‌ها را کامل کنید:

همه آماده‌ایم بگو...

کاکلی با صدای بلند به گنجشکها ... داد.

با نوکهای تیزشان ... کور کردند.

فیل که واقعاً ... شده بود، نعره می‌کشید.

- با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید:

نعره، ستم، پیروزی، خشم، دوست، واقعاً، حتماً.



روباه و خروس

روزی روباهی از کنار دهی می‌گذشت. چشمش به خروسی افتاد که دانه بر می‌چید. پیش رفت و سلام کرد و گفت: رفیق، پدرت را خوب می‌شناختم. بسیار خوش آواز بود و از آوازش لذت می‌بردم. تو چه طور می‌خوانی؟

خروس گفت: اکنون* می‌بینی که من هم مانند پدرم خوش‌آواز هستم. فوری چشمها را بست. بالها را به هم زد و آواز

بلندی سر داد*. روباه برجست و او را به دندان گرفت و فرار کرد.
سگهای ده که دشمن روباه بودند، او را دنبال کردند. خروس
که جانش در خطر بود، به فکر چاره افتاد. به روباه گفت: اگر
می‌خواهی که از دست سگها آسوده شوی، فریاد کن و بگو که این
خروس را از ده شما نگرفته‌ام. روباه با آن همه زیرکی*، فریب
خورد*. تا دهان باز کرد، خروس بالای درختی پرید.

روباه بی‌چاره که لقمه چربی را از دست داده بود، با ناامیدی
به خروس نگاهی کرد و گفت: نفرین بر دهانی که بی‌موقع باز شود!
خروس هم گفت: نفرین بر چشمی که بی‌موقع بسته شود!

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اکنون = حالا

زیرکی = باهوشی

سرداد = شروع کرد

فریب خورد = گول خورد

- ۱ - روباه به چه صفتی معروف است؟
- ۲ - چرا روباه از آواز پدر خروس تعریف کرد؟
- ۳ - آیا فقط این خروس در وقت خواندن چشمهایش را می بست یا همه خروسها این کار را می کنند؟
- ۴ - به نظر شما روباه با همه هوشی که داشت، چرا فریب خورد؟
- ۵ - چه کنیم تا هیچ وقت فریب دشمن را نخوریم؟

تکلیف شب اول

- با هر یک از این کلمه ها یک جمله بسازید:
رفیق ، لذت ، فوری ، خطر ، زیرک ، فریب ، لقمه

تکلیف شب دوم

- داستان دیگری درباره روباه بنویسید و برای آن شکل بکشید.

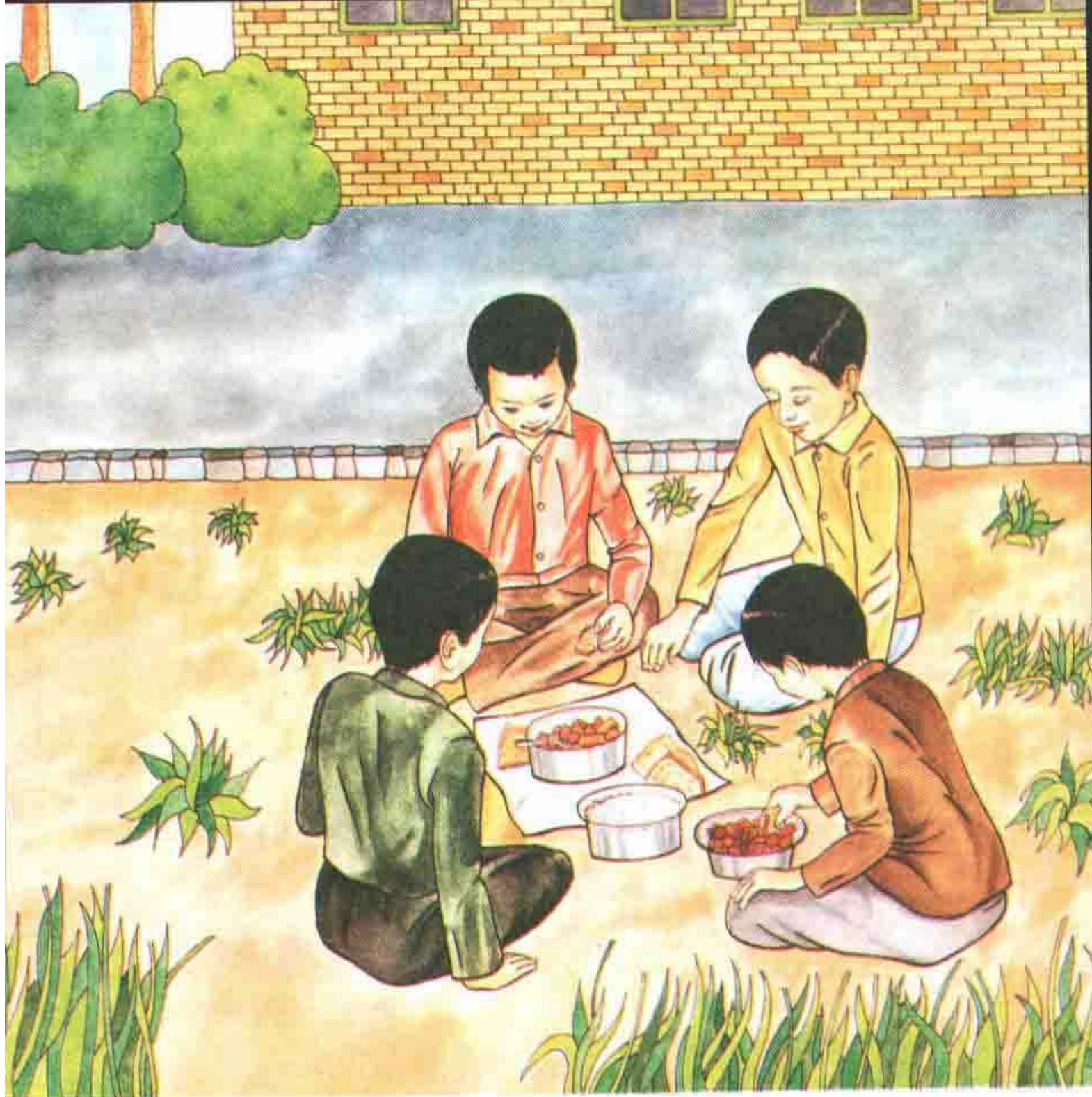
مهربانی و گذشت

یادش به خیر، چه دوست خوبی داشتم. هر روز از خانه‌اش غذا می‌آورد و آن را با چند نفر از دانش‌آموزان می‌خورد. به آنها می‌گفت: دوستان، برادران، بیایید با هم غذا بخوریم.

من تعجب می‌کردم، با خود می‌گفتم او چرا این کار را می‌کند؟ چرا ظهر به منزل نمی‌رود؟ خانه‌اش که نزدیک است، پس چرا ناهارش را به مدرسه می‌آورد؟

گاهی من هم با آنها غذا می‌خوردم. وقتی می‌دیدم که خودش چند لقمه بیشتر نمی‌خورد، تعجبم بیشتر می‌شد.

یک روز که به منزلش رفته بودم از او پرسیدم: مهدی جان! تو چرا ظهرها به منزل نمی‌روی؟ چرا ناهارت را به مدرسه می‌آوری؟ مهدی جوابم را نداد، گویا نمی‌خواست از کارش سر در بیاورم.* ولی مادرش که سؤالم را شنیده بود گفت: حسن جان! مهدی شبها غذا نمی‌خورد و بیشتر اوقات* چند لقمه نان می‌خورد و



می‌خواهد، به من می‌گوید: غذایم را باید به مدرسه ببرم و با دوستانم
بخورم، چون بعضی از آنها توانایی تهیه غذای گرم را ندارند. آنها
برادران من هستند، من باید به آنها کمک کنم.

اوقات = وقتها

سر در بیاورم = آگاه شوم، بفهمم

پرسش

- ۱ - تعجب دوست مهدی از چه بود؟
- ۲ - مهدی غذای شب خود را چه می‌کرد؟
- ۳ - مهدی به مادرش چه می‌گفت؟
- ۴ - آیا شما دوستی مانند مهدی دارید؟
- ۵ - خود شما چه کارهایی مانند مهدی انجام داده و می‌دهید؟

تکلیف شب اول

- پرسشهای درس را با جواب صحیح بنویسید.
- هر یک از کلمه‌ها یا عبارتهای زیر را در یک جمله به کار

برید:

یادش بخیر، تعجب، سردر بیاورم، غذای گرم، برادر،

بیشتر اوقات

تکلیف شب دوم

- یک بار از روی درس بنویسید.

چوپان دروغگو

چوپانی گاه‌گاه* بی‌سبب* فریاد می‌کرد: گرگ آمد! گرگ آمد!
مردم برای نجات چوپان و گوسفندان به سوی او می‌دویدند. اما
چوپان می‌خندید و مردم می‌فهمیدند که دروغ گفته است.
از قضا* روزی گرگی به گله زد*. چوپان فریاد کرد و کمک
خواست. مردم گمان کردند* که باز دروغ می‌گوید. هر چه فریاد زد
هیچ کس به کمک او نرفت. چوپان دروغگو تنها ماند و گرگ
گوسفندان او را دَرید*.





از قضا = اتفاقاً

به گله زد = به گله حمله کرد

بی سبب = بی علت

درید = پاره کرد

گاه گاه = بعضی وقتها

گمان کردند = خیال کردند

پرسش

- ۱ - دروغ چوپان چه بود؟
- ۲ - چرا چوپان گاهی بدون دلیل فریاد می‌زد؟
- ۳ - چرا مردم، دیگر به فریاد او اعتنا نکردند؟
- ۴ - به نظر شما وقتی که گرگ چند گوسفند را درید، چوپان پیش خود چه فکر کرد؟
- ۵ - آیا شما با کسی که دروغ می‌گوید دوست می‌شوید؟
... چرا؟

تکلیف شب اول

— داستان چوپان دروغگو را در چند شکل بکشید و زیر هریک
شرح آن را بنویسید.

تکلیف شب دوم

— داستانی بنویسید که از آن بشود نتیجه‌ای شبیه به نتیجه
داستان «چوپان دروغگو» گرفت.



داستان ابریشم

شما می‌دانید که نخ ابریشم از نخهای معمولی خیلی محکم‌تر است. اما آیا می‌دانید که ابریشم را چگونه به دست می‌آورند؟ ابریشم طبیعی را کرمهای ابریشم تهیه می‌کنند. این کرمهای کوچک تارهای لطیف* و محکم ابریشم را می‌تنند*. کرم ابریشم با این تارهای نازک که به دور خود می‌تند خانه‌ای درست می‌کند. به این خانه ابریشمی «پيله» می‌گویند.

کرم ابریشم دو یا سه هفته در پيله خود زندگی می‌کند. در این مدت به یک پروانه تبدیل می‌شود*. این پروانه پيله را سوراخ می‌کند و آهسته آهسته از آن خارج می‌شود، سپس* تخم می‌گذارد. از این تخمها، کرمهای ابریشم بیرون می‌آیند. غذای کرم ابریشم



برگ درخت توت است.

در کارخانهٔ حریر* بافی، قبل از آن که کرم تبدیل به پروانه شود، پيله‌ها را گرم می‌کنند تا کرم‌ها کُشته شوند. آن‌گاه پيله‌ها را باز می‌کنند. هر پيله یک تار دراز است. از این تارها نخ درست می‌کنند و می‌تابند و از آن نخ‌ها حریر می‌بافند.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

تبدیل می‌شود = از شکلی به شکل دیگر در می‌آید.

حریر = پارچهٔ ابریشمی

سپس = بعد از آن

لطیف = نرم و نازک

می‌تنند = می‌بافند

- ۱ - نخ ابریشم محکم‌تر است یا نخ معمولی؟
- ۲ - ابریشم طبیعی از چه چیز تهیه می‌شود؟
- ۳ - کرم ابریشم چند وقت در پيله می‌ماند؟
- ۴ - پروانه چگونه از پيله خارج می‌شود؟
- ۵ - غذای کرم ابریشم چیست؟
- ۶ - حریر را چگونه تهیه می‌کنند؟

به این نکته توجه کنید

هر چیز که از ابریشم باشد به آن «ابریشمی» می‌گویند، کسی که اهل تهران باشد به او «تهرانی» می‌گویند.

تکلیف شب اول

- در این جمله‌ها به جای نقطه‌ها کلمه مناسب بگذارید و از روی هر یک از آنها یک بار بنویسید:

- ۱ - پيله کرم ابریشم است.
- ۲ - پارچه‌های ابریشمی را در کارخانه تهیه می‌کنند.

- ۳- ابریشم طبعی را کرم ابریشم
- ۴- هر پیلۀ ابریشم یک تار است
- ۵- کرم در پیلۀ به پروانه
- ۶- غذای کرم ابریشم برگ درخت است
- ۷- از ابریشم می بافتند
- ۸- نخ ابریشمی از نخ معمولی است
- ۹- پروانه ابریشم را سوراخ می کند

تکلیف شب دوم

- منیره اهل مشهد است، به او چه می گویند؟
- سعدی اهل شیراز بود، به او چه می گویند؟
- به قالیهایی که در تبریز بافته می شود چه می گویند؟
- به پارچه ای که از نخ بافته می شود چه می گویند؟
- به ظرفی که از مس ساخته باشند چه می گویند؟
- به دری که از آهن ساخته باشند چه می گویند؟
- با هر یک از کلمه هایی که در جواب سؤالهای بالا نوشتید یک جمله بسازید.



دوستان ما

— چه گندمهای زرد قشنگی، اینها را که کاشته است؟

— دهقان، همان دهقانی که دوست ماست.

— چه آرد سفید نرمی، این آرد از چه درست شده است؟

— از گندم.

— گندم را که آرد کرده است؟

— آسیابان، همان آسیابانی که دوست ماست.





— چه نان گرم و خوشمزه‌ای، این نان از چه درست شده است؟
— از آرد.

— نان را که پخته است؟

— نانوا، همان نانوايي که دوست ماست.

— اين خانه راحت را که ما در آن زندگي می‌کنيم، که ساخته است؟
— بنا، همان بنایی که دوست ماست.

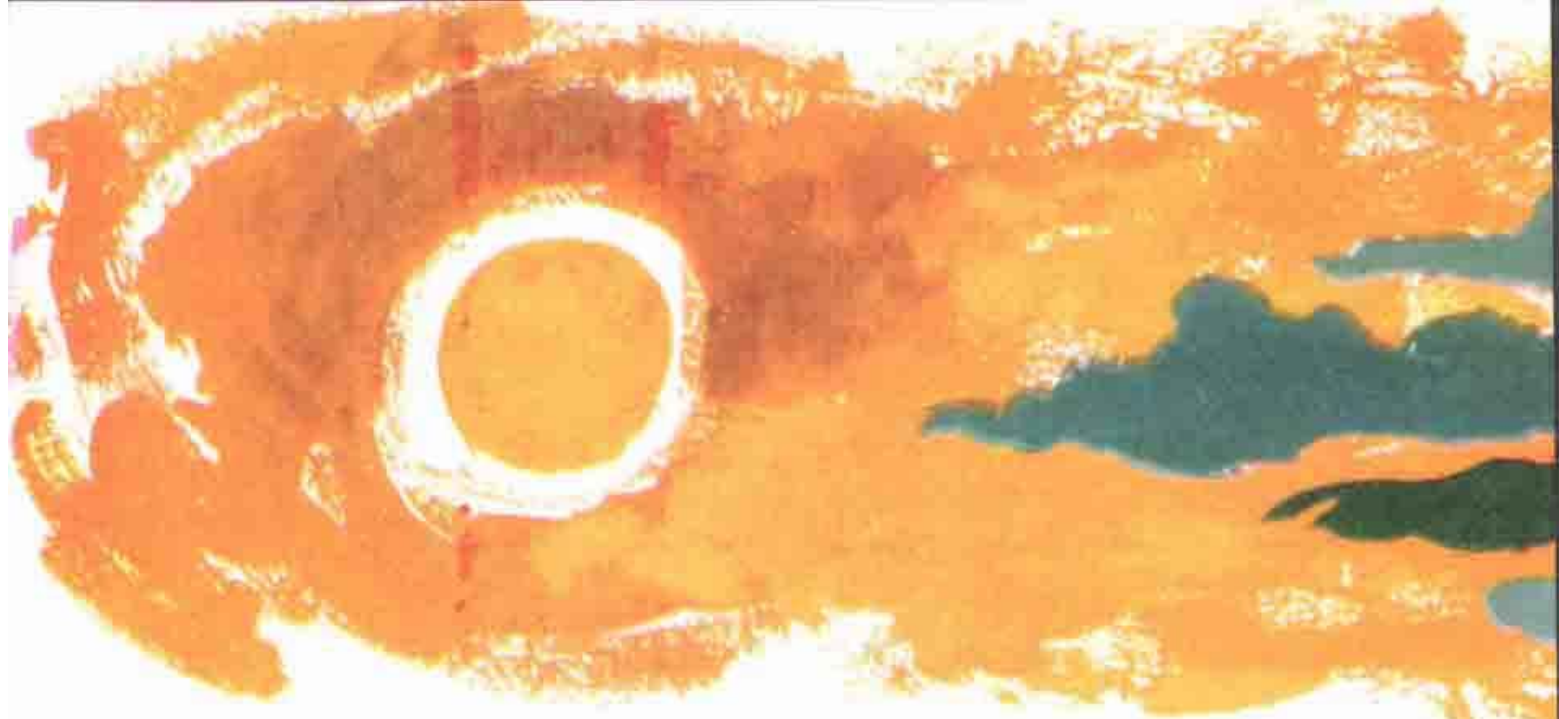




— این ابر سیاه که آسمان را می پوشاند، روی خورشید را می گیرد،
برق می زند، می غُرَد*، می بارد، از کجا آمده است؟ پس از آن به کجا
می رود که آسمان دوباره صاف می گردد، خورشید نمایان* می شود و
گلها و برگها می درخشند*؟ کاشکی همه اینها را می دانستم. کیست

که به این پرسشهای من جواب بدهد؟

— معلم، همان معلمی که دوست ماست.



- این جهان را که آفریده است؟
- خدا، خدای مهربانی که دوست و آفریننده^{*} ماست.
- پس خدا را شکر و بر دوستان ما درود.*

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

- آفریننده^{*} ما = کسی که ما را آفریده، خلق کرده
- درود = سلام
- می‌درخشند = برق می‌زنند
- می‌غرّد = غرّش می‌کند
- نمایان = پیدا

- ۱- گندم را در کجا آرد می‌کنند؟
- ۲- نان را در کجا می‌پزند؟
- ۳- چه کسانی در ساختن یک خانه به بنا کمک می‌کنند؟
- ۴- چرا بعضی روزها هوا تاریک می‌شود؟
- ۵- در چه فصلی آسمان بیشتر می‌غرّد و برق می‌زند؟
- ۶- چرا بعد از باران، گلها می‌درخشند؟

به این نکته توجه کنید

وقتی که می‌گوییم «گل» مقصود ما فقط یک گل است.
ولی وقتی که می‌گوییم «گلها» از چند گل صحبت کرده‌ایم.

تکلیف شب اول

- اسم چند نوع نان را که می‌دانید، بنویسید.
- اسم چند نوع آسیا را که می‌دانید، بنویسید و فرق آنها

را با یکدیگر شرح بدهید.

— شش شغل را (غیر از شغل‌هایی که در این درس گفته شده است) نام ببرید و هریک را تعریف کنید.

تکلیف شب دوم

— با هریک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

خانه ، خانه — برگ ، برگها — باغ ، باغها

تخته ، تخته — قاشق ، قاشقها .

— به نظر شما چرا پلیس، پزشک، رُفتگر، معلّم، کارگر،
کفّاش دوست ما هستند.

پروبال

علی و آزاده روی پله‌ها نشسته بودند و با دقت به آسمان نگاه می‌کردند. یک دسته کبوتر سفید می‌پریدند، چرخ می‌زدند، برمی‌گشتند، بر بام می‌نشستند و دوباره پرواز می‌کردند.

علی گفت: هیچ فکر کرده‌ای که هرچه می‌پرد بال دارد؟
آزاده گفت: بله. برای همین است که پرندگان بالهای قوی دارند ولی پاهایشان چندان قوی نیست.

علی گفت: روزی به‌گردش رفته بودیم. قوش* بزرگی را دیدیم که

بالهای نیرومند* و پُرپرَش را باز کرده بود و به آرامی در آسمان دور می‌زد. ناگهان به سرعت پایین آمد و از زمین خرگوشی را شکار کرد و دوباره به آسمان رفت.



آزاده گفت: شنیده‌ام که قِرقی* هم در موقع پرواز همیشه

پایین را نگاه می‌کند و همین که جوجه یا پرنده کوچکی را دید

فوری آن را شکار می‌کند. راستی تو سنجاقک* دیده‌ای؟ بالهای

نازک و ظریفی دارد. هیچ دیده‌ای که با این بالهای ظریف، با چه

سرعتی می‌پرد؟

علی گفت: راست می‌گویی، بال سنجاقک خیلی ظریف است

و پریدن سنجاقک روی نهر آب تماشایی است. اما به نظر من، بال





هیچ حیوانی به زیبایی بال پروانه نیست، هم رنگارنگ است و هم لطیف.

آزاده گفت: چه قدر دلم می‌خواست که خدا به من هم بال‌وپر داده بود تا می‌توانستم در آسمان پرواز کنم!

علی گفت: خدا به ما هم بال‌وپر داده است. بال‌وپر ما، فکر ماست. دیگران هم که مثل تو آرزوی پرواز داشتند، فکر کردند و هواپیما را اختراع کردند.

سنباقک = حشره کوچکی است که بالهای ظریفی دارد.
قرقی = پرنده‌ای است که پرندگان و حیوانات کوچک را
شکار می‌کند.
قوش = پرنده شکاری که بزرگ‌تر از قرقی است.
نیرومند = قوی

پرسش

- ۱ - علی و آزاده در آسمان چه دیدند؟
- ۲ - هر چه بخواهد ببرد به چه چیز احتیاج دارد؟
- ۳ - چرا پای پرندگان چندان قوی نیست؟
- ۴ - قوش چه چیزهایی شکار می‌کند؟
- ۵ - قرقی چه چیزهایی شکار می‌کند؟
- ۶ - بالهای سنباقک چه‌طور است؟
- ۷ - بالهای پروانه چه‌طور است؟
- ۸ - آیا خدا به ما هم بال و پر داده است؟

به این نکته توجه کنید

به کسی که می‌خواند و می‌نویسد، می‌گویند «**باسواد**» و
به کسی که خواندن و نوشتن نمی‌داند، می‌گویند «**بی‌سواد**»

تکلیف شب اول

— این کلمه‌ها را با دقت بنویسید. زیر اسم حیواناتی که
بال و پر دارند، خط بکشید و در مقابل هریک بنویسید که
خوراکش چیست:

پر دانه - خردس - کبوتر - گمس - گنجشک - عقاب
لک - لک - پینه دوز - پرستو - کلاغ - قوش - زنبور.

تکلیف شب دوم

— با گذاشتن «با» و «بی» در اول هریک از این کلمه‌ها،
دو کلمه جدید درست کنید که معنی آنها مخالف هم باشد
و با هریک از کلمه‌های جدید یک جمله بسازید:

دقت ، هوش ، ادب ، مزه ، حوصله
تربیت ، خبر ، سلیقه

مرغابی و لاک پشت

دو مرغابی و یک لاک پشت مدتها در آبیگری* زندگی می کردند و هر سه با هم دوست شده بودند. اتفاقاً آب آبیگر بسیار کم شد، چنان که مرغابیها دیگر نتوانستند آن جا بمانند. تصمیم گرفتند که به جای پر آب تر بروند. برای خدا حافظی پیش لاک پشت رفتند. لاک پشت آندوهگین* شد و گفت: من، هم از کمی آب در رنجم* و هم دوری شما برایم سخت است. شما که دوست من هستید فکری بکنید و مرا هم با خود ببرید.

مرغابیها جواب دادند: ما نیز از دوری تو بسیار دل تنگ می شویم و هر جا که برویم بی تو به ما خوش نمی گذرد. اما بردن تو بسیار مشکل است، زیرا ما می توانیم پرواز کنیم و تو نمی توانی. لاک پشت بسیار غمگین شد. مرغابیها مدتی فکر کردند، پس از آن گفتند: تو را هم با خود می بریم به شرط آن که قول بدهی که هر چه گفتیم پذیری*.

لاک پشت پذیرفت. مرغابیها چوبی آوردند و به او گفتند: ما
دو سر چوب را به منقار می‌گیریم و تو هم باید میان آن را با دهانت
بگیری. به این ترتیب هر سه پرواز خواهیم کرد. اما باید مواظب
باشی که در موقع پرواز کردن هرگز دهانت را باز نکنی.
لاک پشت گفت: هرچه بگوئید می‌پذیرم.

مرغابیها به پرواز درآمدند و لاک پشت را هم با خود بردند.
وقتی که به بالای شهر رسیدند، ناگهان چشم مردم به آنها افتاد، همه



آنها را به هم نشان دادند و گفتند: لاک پشت را ببینید که هوس پرواز کرده است!

لاک پشت ساعتی خاموش ماند*. اما وقتی که دید گفتگو و غوغای* مردم تمام نمی شود، بی طاقت* شد و فریاد زد:
«تا کور شود هر آن که* نتواند دید!»

دهان گشودن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان.

کلمه ها و ترکیبهای تازه

آبگیر = استخر، گودال آب

اندوهگین = غصه دار، غمگین

پذیری = قبول بکنی

بی طاقت = بی تاب

خاموش ماند = ساکت ماند

در رنجم = در زحمت هستم

غوغا = سروصدا

هر آن که = هرکس که

- ۱ - که در آبگیر زندگی می‌کرد؟
- ۲ - چرا مرغابیها دیگر نتوانستند در آبگیر بمانند؟
- ۳ - وقتی که مرغابیها از لاک‌پشت خدا حافظی می‌کردند، او چه گفت؟
- ۴ - چرا بردن لاک‌پشت برای مرغابیها کار مشکلی بود؟
- ۵ - عاقبت، لاک‌پشت را چگونه بردند؟
- ۶ - لاک‌پشت به مرغابیها چه قولی داد؟
- ۷ - چرا پرواز این سه دوست برای مردم عجیب و تماشایی بود؟
- ۸ - چه شد که لاک‌پشت دهانش را باز کرد؟
- ۹ - «دهان گشودن همان بود و از بالا به زمین افتادن همان» یعنی چه؟
- ۱۰ - افتادن لاک‌پشت تقصیر مردم بود یا تقصیر خودش؟

به این نکته توجه کنید

این کلمه‌ها یک معنی دارند:

آندوه ، غم ، غُصّه — باز کردن ، گشودن — وقت ، زمان.

تکلیف شب اول

— جواب این سؤاها را از روی درس پیدا کنید و

بنویسید:

۱ — لاک پشت در جواب خدا حافظی مرغابیها چه گفت؟

۲ — پس از این که لاک پشت قبول کرد که هر چه

مرغابیها بگویند بپذیرد، مرغابیها چه کردند؟

۳ — وقتی که مردم لاک پشت را مسخره کردند، او چه کرد؟

تکلیف شب دوم

— با هریک از این کلمه‌ها و ترکیبها یک جمله بسازید:

اندوگین ، غم ، غُصّه ، اتّفاَقاً ، شرط ، غوغا

آسمان ، مواظب ، هوس ، ساعت ، وقت

خاموش بود ، بی طاقت ، گشودم ، باز کردند

— درس بعد را به دقت بخوانید.

عید نوروز

بچه‌های کلاس دوّم دربارهٔ روزهای عید با هم صحبت می‌کردند. فرشته از فاطمه پرسید: اولین روز عید کجا رفتی؟ چه کردی؟ فاطمه گفت: اولین روز عید به دیدار پدر بزرگ و مادر بزرگ رفتیم. همهٔ اقوام* هم به منزل آنها آمده بودند. ناهار مهمان آنها بودیم. چه روز خوشی داشتیم!

سعیده از فرخنده پرسید: راستی شما هنگام تحویل سال نو*

چه می‌کنید؟



فرخنده گفت: با بهترین لباسهای خود کنار سفره می‌نشینیم، پدرم دعای سال نو را می‌خواند و ما گوش می‌دهیم. وقتی صدای توپ، رسیدن سال نو را مژده می‌دهد، پدرم قرآن را از کنار سفره برمی‌دارد و می‌بوسد و چند آیه از آن را می‌خواند، سپس برای همه ایرانیان دعا می‌کند و موفقیت* و پیروزی کامل آنها را از خدا می‌خواهد. مادرم هم برای همه زنان خوشبختی و خوشی آرزو می‌کند. به ما هم می‌گوید: برای کودکان همه جهان، آزادی و آزادگی آرزو



کنید. آن وقت سال نو را به ما تبریک می‌گویید و از توتکهای* که
خودش پخته است به ما تعارف می‌کند.

نمی‌دانید مادرم چه توتکهای خوشمزه‌ای می‌پزد. امسال مادرم
خیلی بیشتر توتک پخته بود، بیشتر از سالهای پیش، برای این که...
سعیده با خنده گفت: حتماً برای این که برای ما بیاوری.
فرخنده گفت: نه ... برای این که برای همسایه‌ها ببرم و
فرارسیدن سال نو و پیروزی انقلاب اسلامی را به آنها تبریک
بگویم.



فرشته گفت: چه کار خوبی! ای کاش ما هم همسایه شما

بودیم.

فرخنده به صحبتش ادامه داد و گفت: مادرم می‌گوید از

بهترین کارهایی که ما ایرانیان در عید نوروز انجام می‌دهیم،

مهربانی به کودکان است و دیدار خویشان و رسیدگی به دوستان و

همسایگان.

کلمه‌ها و ترکیب‌های تازه

اقوام = خویشان

تحویل سال نو = رسیدن سال نو

توتک = نوعی نان شیرینی خانگی

موفقیت = پیروزی

پوشش

۱ - بهترین کارهایی که ما ایرانیان در عید نوروز انجام

می‌دهیم چه کارهایی است؟

۲ - شما مراسم تحویل سال نو را چگونه برگزار می‌کنید؟

۳ - پدر و مادر فرخنده برای چه کسانی دعا کردند؟

۴ - فرشته از فاطمه چه پرسید؟

۵ - سعیده از فرخنده چه پرسید؟

۶ - فرخنده درباره پدرش چه گفت؟

تکلیف شب اول

- پرسشهای درس را با جواب کامل بنویسید.

- سه سؤال دیگر از درس درست کنید و جواب دهید.

تکلیف شب دوم

- این درس را برای افراد خانواده خود بخوانید و درباره

مطالب درس با آنها گفتگو کنید.

- هر یک از کلمه‌ها و عبارتهای زیر را در جمله‌ای

به کار برید:

تعارف، اقوام، موفقیت، همایه، تحویل سال نو،
انقلاب اسلامی.

دوازدهم فروردین

روز جمهوری اسلامی

یادت هست در راه‌پیماییها مردم چه می‌گفتند؟ شهیدان چه فریاد می‌زدند؟ همه فریاد می‌زدند: «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» همه فریاد می‌زدند: «تا خون در رگِ ماست، خمینی رهبرِ ماست» و تا خون در رگهای آنان می‌دوید، برای استقلال و آزادی و جمهوری اسلامی فریاد زدند و در همین راه شهید شدند و به جهان دیگر شتافتند.

سرانجام فریادها و مبارزه‌ها به نتیجه رسید. ملت مسلمان ایران به رهبری پیشوایش «امام خمینی» پیروز شد و مردم در روزهای دهم و یازدهم فروردین سال ۱۳۵۸ به پای صندوقهای رأی رفتند و به جمهوری اسلامی رأی دادند.

روز دوازدهم فروردین اعلام شد* که ملت ایران (جز عده اندکی) همگی جمهوری اسلامی می‌خواهند. به همین جهت «امام

«خمینی» پیشوای محبوب ما، این روز را «روز جمهوری اسلامی»
نامیدند و از همه ملت خواستند که این روز را عید بگیرند و
پیروزی اسلام و جمهوری اسلامی را به یکدیگر تبریک گویند.



از امسال روز جمهوری اسلامی و نوروز را با هم عید
می‌گیریم و زیباترین و نوترین روز را «روز جمهوری اسلامی»
می‌دانیم، چون این روز، روز آزادی و آزادگی همه ملت ایران است.



اعلام شد = خبر داده شد

عده اندکی = عده کمی

رهبر = پیشوا، کسی که مردم را راهنمایی می‌کند.

شتافتن = به سرعت رفتن

شهید = کسی که در راه رضای خدا کشته می‌شود.

پرسش

۱ - شهیدان چه فریاد می‌زدند؟

۲ - ملت ایران چه روزهایی به پای صندوقهای رأی

رفتند؟ چه گفتند؟ چه خواستند؟

۳ - روز جمهوری اسلامی چه روزی است؟ چرا این

روز را عید می‌گیریم؟

تکلیف شب اول

- پنج سؤال دیگر از درس درست کنید و پاسخ دهید.

پاسخ پرسشهای بالا را بنویسید.
— ده جمله از درس انتخاب کنید و بنویسید.

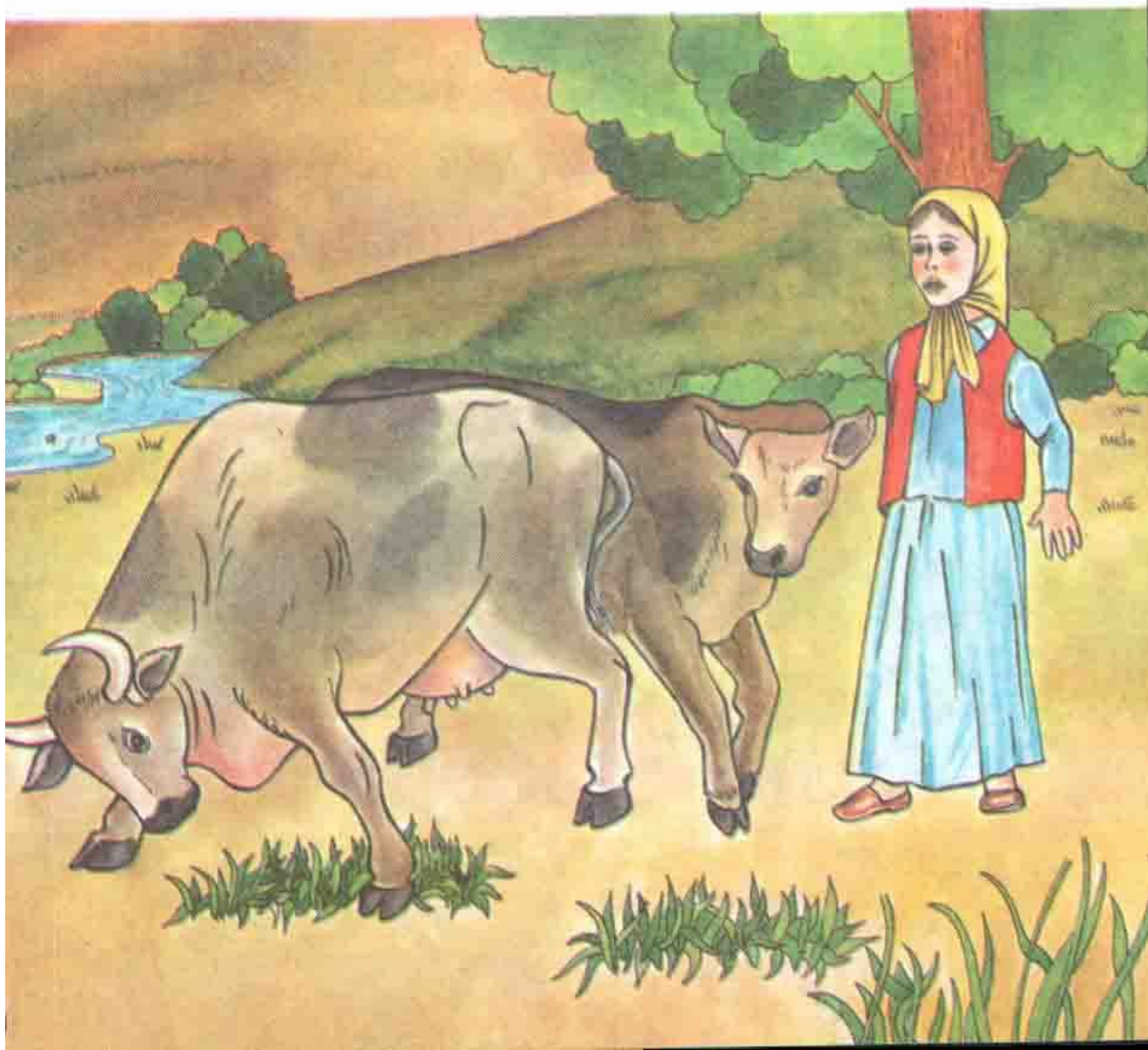
تکلیف شب دوم

— با هر یک از کلمه‌ها و ترکیبهای تازه درس یک جمله بسازید.

— هر کلمه از کلمه‌های زیر را در یک جمله به کار ببرید:
آزادی ، عید ، زیباترین ، جمهوری ، همگی ، امام ،
پیشوا ، خون ، شهیدان ، شافقد ، ملت ، ایران .

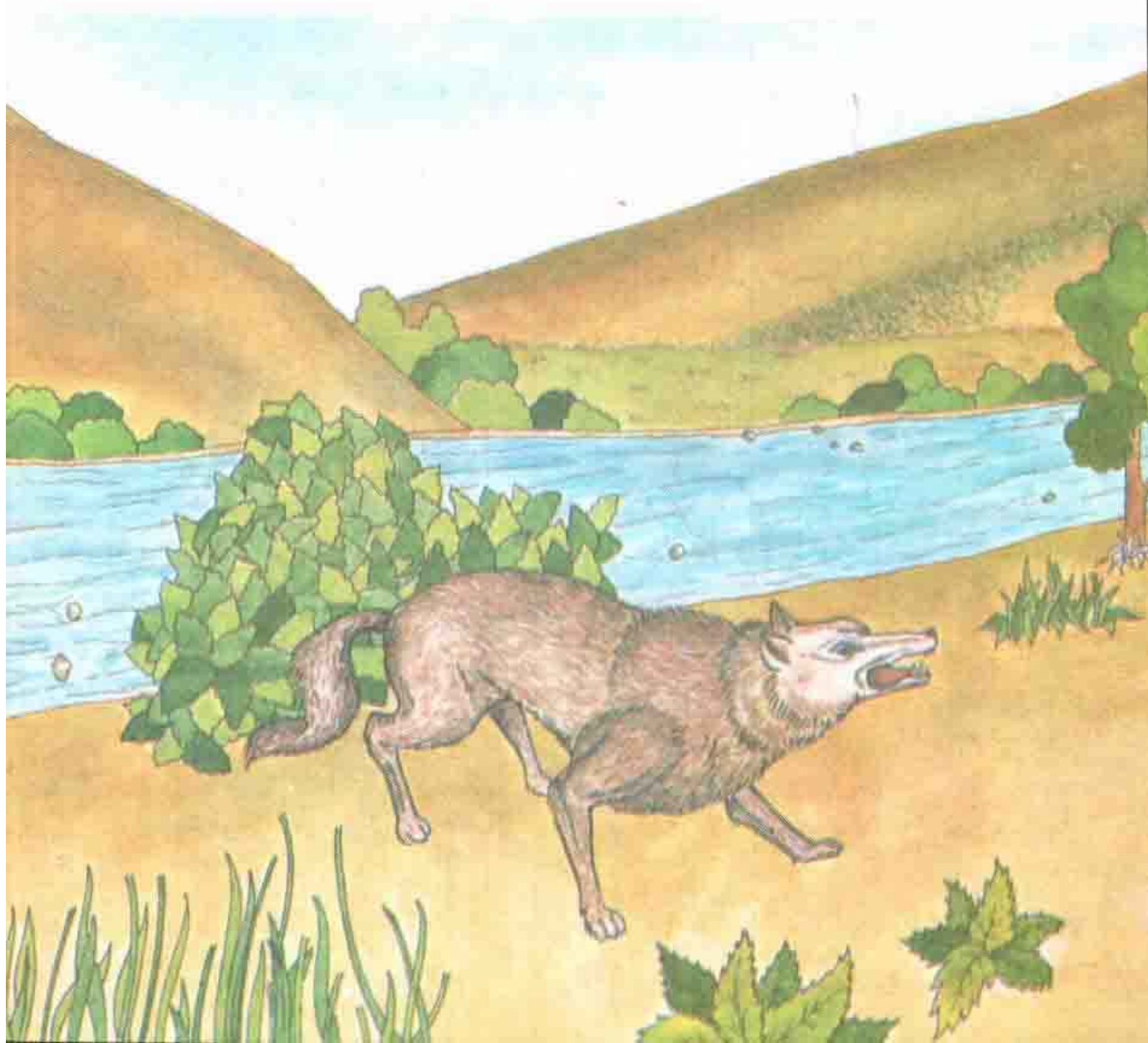
گرگ و گاو

عمو حسین گاو شیرده بزرگی داشت. این گاو، شیر همه خانواده را می‌داد. عموحسین بیشتر اوقات* مقداری از شیر او را می‌فروخت. گاو عموحسین شاخهای بلندی داشت. هر وقت که



خشمگین می‌شد*، به هر کس و هر چیز که نزدیکش بود شاخ
می‌زد. عموحسین بار*ها خواسته بود که نصف شاخهای او را ببرد،
ولی هر بار کاری پیش آمده بود.

یک روز تابستان عموحسین به دخترش گفت: بیا مریم‌جان،



این گاو و گوساله را کنار رودخانه ببر تا بچرند. مریم آنها را کنار رودخانه بُرد.

گاو و گوساله به چرا مشغول شدند، مریم هم بازی می‌کرد. در این وقت دید که حیوانی در بوته‌ها می‌جنبید. خیال کرد که سگشان «گرگی» است. صدا کرد: گرگی! گرگی!

ناگهان گاو به طرف مریم و گوساله دوید. مریم از ترس به درختی تکیه داد. گوساله جلو او ایستاد و گاو هم پشتش را به آنها کرد، سرش را پایین انداخت و با دستهایش مشغول کندن زمین شد و خود را برای حمله آماده کرد. حیوانی که در میان بوته‌ها بود، گرگ بود، نه گرگی.

گرگ یک بار به سر گاو پرید، ولی فوری عقب جست. معلوم بود که نوک شاخ به شکمش خورده است. مریم از ترس به درخت چسبیده بود و فریاد می‌زد. دهقانانی* که در آن نزدیکیها مشغول کار بودند، صدای مریم و گاو را شنیدند و به کمک آنها

دویدند.

گرگ همین که چشمش به مردم افتاد، پا به فرار گذاشت و در میان بوته‌ها ناپدید شد*. عموحسین از نجات دختر و گاو و گوساله‌اش بسیار خوشحال شد و فهمید که خدا چیزی را بیهوده نمی‌آفریند. خدا را شکر کرد که شاخ گاو را تبریده است.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اوقات = وقتها

بار = دفعه

خشمگین می‌شد = عصبانی می‌شد

دهقانان = کشاورزان

ناپدید شد = دیگر دیده نشد

پرسش

۱ - گاو عموحسین چه فایده‌ای داشت؟

۲ - گاو عموحسین چه عیبی داشت؟

۳ - گاو چه وقتی شاخ می‌زند؟

۴ - اسم سگ مریم چه بود؟

۵ - گاو چه طور گرگ را عقب راند؟

۶ - دهقانان از کجا فهمیدند که مریم در خطر است؟

۷ - چرا عموحسین خدا را شکر کرد؟

به این نکته توجه کنید

معنی این کلمه‌ها مخالف هم است: جلو، عقب - پیدا، پنهان

- تاریک، روشن - سیر، گرسنه.

تکلیف شب اول

- وقتی که گاو می‌خواهد از خود دفاع کند، شاخ می‌زند.

بنویسید:

زنبور برای دفاع چه می‌کند؟

سگ برای دفاع چه می‌کند؟

گربه برای دفاع چه می‌کند؟

غاز برای دفاع چه می‌کند؟

گنجشک برای دفاع چه می‌کند؟

انسان برای دفاع چه می‌کند؟

— با هر یک از این کلمه‌ها: بار — بر — باز، دو جمله بسازید. باید این کلمه‌ها در هر جمله معنی دیگری داشته باشند.

مثال: پروین از در آمد.

حسنک آب را در کاسه ریخت.

تکلیف شب دوم

— برای هر یک از این کلمه‌ها، کلمه‌ای پیدا کنید که معنی مخالف آن را داشته باشد و با هر یک از آنها جمله‌ای بسازید:

آسان ، قشنگ ، زود ، سیاه ، روز ،
چاق ، بلند ، زرنگ ، نرم .

مثال: این اتاق روشن است. شب هوا تاریک است.

پیامبر ما با کودکان مهربان بود

حضرت محمد که درود خدا بر او باد، به کودکان بسیار علاقه* داشت و با آنان به احترام رفتار می کرد و حتی پیش از آن که کودکان به او سلام کنند، به آنها سلام می کرد. همیشه دربارهٔ بچه ها به مسلمانان توصیه* می کرد و می فرمود:

«کودکان را گرامی بدارید و با آنها مهربان باشید. زیرا کسی که با کودکان مهربانی نکند مسلمان نیست.»
یکی از اصحاب* پیامبر می گوید:

روزی نماز را با حضرت محمد خواندم و با او به طرف منزل رفتم. عده ای از کودکان را دیدم که دوان دوان به استقبال* آن حضرت آمدند. حضرت محمد آنها را نوازش کرد و با مهربانی دست بر سرشان کشید و با خنده و خوشرویی با آنها به گفتگو پرداخت*.

استقبال = پیشواز

اصحاب = یاران، دوستان

به گفتگو پرداخت = گفتگو کرد

توصیه = سفارش

علاقه = دوستی، دلبستگی

پرسش

- ۱ - آیا نام پدر و مادر حضرت محمد را می‌دانید؟
- ۲ - پیامبر ما با بچه‌ها چگونه رفتار می‌کرد؟
- ۳ - به یاران خود دربارهٔ کودکان چه سفارش می‌کرد؟
- ۴ - چه کسانی را می‌شناسید که از رفتار پیامبر بهتر پیروی می‌کنند؟

تکلیف شب اول

- پرسشهای درس را همراه با جواب صحیح در دفتر خود بنویسید.

— درس را برای افراد خانواده خود بخوانید.

لیف شب دوم

— یک بار با خط زیبا از روی درس بنویسید.

— با هر کدام از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید:

اصحاب ، علاقه ، توصیه ، استقبال ، سلام ، نوازش ،
خنده ، حضرت ، کودکان ، محمد ، مهربان ، مسلمان ،
نیست ، دوان دوان .

فریاد برای آزادی

بزغاله‌ها و بره‌ها باهم بازی می‌کردند. گوسفندها مشغول چرا بودند. چوپان زیر سایه درختی نشسته بود و از گله‌اش مراقبت می‌کرد.

کمی دورتر گرگی پشت صخره* ای ایستاده بود و گوسفندها و بره‌ها را نگاه می‌کرد. خیلی گرسنه بود. با خود می‌گفت: ای کاش می‌توانستم یکی از این بره‌ها را بگیرم و برای ناهارم بخورم. ولی افسوس که چوپان آنجا نشسته است و سگ هم کنار جو لمیده است* عصر شد، چوپان گله‌اش را از کنار رودخانه به‌سوی ده روانه کرد. گله در میان درختها ناپدید شد. چوپان عقب گله آرام آرام آواز می‌خواند و پیش می‌رفت. سگ گله هم از بالای تپه گله را می‌پایید و می‌رفت. اما یکی از بره‌ها جامانده بود. او همچنان سرگرم علف خوردن بود که ناگهان صدایی شنید. سرش را بلند کرد تا ببیند صدا چیست و از کجاست که ناگهان چشمش به یک

گرگ خاکستری افتاد.

گرگ نگاه تندی به برّه کرد و گفت: ای برّه سفید قشنگ!
تکان نخور که کارت تمام است.

برّه دید که کار خیلی خطرناکی* کرده است، از دوستانش
جدا شده و تک و تنها برای چرا ایستاده است. یادش آمد که بارها*
چوپان گفته بود: هرگوسفندی که از گله جدا شود خوراک گرگ می شود.
کار از کار گذشته بود*. نه گله ای بود و نه چوپانی. فکری
به خاطرش رسید. به گرگ گفت: حالا که می خواهی مرا بخوری
قدری صبر کن تا کمی برای تو آواز بخوانم.

گرگ گفت: چه حرفها! هر کاری که می خواهی بکنی بکن.
زود باش که خیلی گرسنه ام. برّه هم بلافاصله شروع کرد به فریاد زدن
و به جمع کردن.

سگ گله صدای برّه را شنید. با عجله* برگشت. چوپان هم
به سرعت دوید و برّه را از چنگ و دندان گرگ نجات داد.*

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

بارها = چندین دفعه

خطرناک = پرخطر

صخره = سنگ بزرگ

عجله = شتاب

کار از کار گذشته بود = دیر شده بود

لمیده است = دراز کشیده است

مراقبت = مواظبت و نگهداری

نجات داد = آزاد کرد

پرسش

۱ - برّه چه کار خطرناکی کرده بود؟

۲ - چوپان بارها چه گفته بود؟

۳ - چرا برّه گرفتار گرگ شد؟

۴ - برای نجات از دست گرگ چه فکری به خاطرش رسید؟



تکلیف شب اول

— برای هر کدام از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:
مراقبت، افسوس، علف، مواظبت، قشنگ،
خطرناک، صبر، نجات، غذا، فریاد، نگهداری،
محل، خوراک، آواز.

تکلیف شب دوم

۱ — این داستان را برای افراد خانواده خود بخوانید.

۲ — خلاصه این داستان را بنویسید و برای دوستان خود
بخوانید.

۳ — پرسشهای درس را با جواب درست و کامل
بنویسید.

به این نکته توجه کنید

دوان دوان — آرام آرام — تند تند

چرا این کلمه‌ها دوبار تکرار شده است؟ تکرار آنها چه
فایده‌ای دارد؟ آیا می‌توانید چند مثال دیگر بزنید؟

یتیمان را نوازش کنیم

روزی حضرت علی علیه السلام زنی را دید که مشک آبی بردوش گرفته به خانه می برد. زن خسته شده بود. حضرت علی نزدیک رفت و مشک را از او گرفت تا برایش به خانه ببرد. در بین راه از او احوال پرسید کرد، از وضع زندگیش پرسید. زن گفت: شوهرم برای نگهداری کشور به مرز رفته بود، در آن جا شهید شد و چند کودک خردسال باقی گذاشت که اکنون خرجی* ندارند. برای مخارج آنها ناچار شده ام کار کنم.

حضرت علی از وضع تأثرانگیز* زن بسیار غمگین* شد. با او خداحافظی کرد و به خانه خودش رفت و تمام شب را در اندوه* و غصه بود. صبح زود زنبیلی پر از آرد و گوشت و خرما برداشت و به طرف منزل آن زن حرکت کرد. در زد. با اجازه وارد خانه شد. بچه ها گرسنه بودند. به مادرشان فرمود: تو آرد را خمیر کن نان پیز من بچه ها را سرگرم می کنم.

حضرت علی بچه‌های یتیم را با مهربانی سرگرم نمود تا غذا پخته شد. غذا که آماده شد از گوشت و خرما لقمه می‌گرفت و در دهان بچه‌ها می‌گذاشت و از آنان عذرخواهی* می‌کرد و می‌فرمود: عزیزانم! مرا ببخشید. دیر به دیدارتان آمدم. کودکان غذا را خوردند و سیر و خوشحال شدند.

حضرت علی خدا حافظی کرد و از آن خانه بیرون آمد. بعد از آن گاه‌گاه به منزل آنها می‌رفت و برایشان غذا می‌برد.

کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

اندوه = غصّه

تأثرانگیز = ناراحت کننده، غم‌انگیز

خرجی = پولی که خرج می‌کنند و با آن غذا و وسایل زندگی می‌خرند.

عذرخواهی = معذرت‌خواهی

غمگین = غصّه‌دار

- ۱ - حضرت علی به کودکان چه فرمود؟
- ۲ - زن به حضرت علی چه گفت؟
- ۳ - چرا حضرت علی غمگین شد؟
- ۴ - از این رفتار حضرت علی چه درسی می‌گیرید؟

تکلیف شب اول

- پاسخ پرسشهای درس را بنویسید.
- درس را برای خانواده خود بخوانید.

تکلیف شب دوم

- خلاصه داستان را بنویسید.
- یک صحنه از داستان را نقاشی کنید.

به به اچه میوه نایی

کودکان :

به به اچه میوه نایی
به به از این همه رنگ
سیب و انار و آلو
ای باغبان خوشرو*
چگونه و از کجا
این گلهای زیبا را
باغبان :

هر میوه ای که این جا است
چند تایی دانه داشتم
از جو دادم آبشان
دانه ها توی زمین
ریشه زدو جا گرفت
دانه به امر خدا
شکوفه کردو گل کرد
گل میوه گشت و خندید

چه باغ با صفایی
بر شاخه های قشنگ
گلای و زرد آلو
به ما بگو میوه به*
آورده ای در این جا
این همه میوه نارا

از لطف* و امر خداست
تو این زمینها کاشتم
خورشید نمود گرمشان*
به امر «او» این چنین
از زمین خدا گرفت
کم کمک* آمد بالا
سرخ و سفید، سبز و زرد
به دست مردم رسید

مصطفی رحمان دست



کلمه‌ها و ترکیبهای تازه

خوشرو = خنده‌رو، خوش اخلاق

مو به مو = به دقت

لطف = مهربانی

آمر = فرمان

خورشید نمود گرمشان = خورشید گرمشان کرد

کم کمک = آهسته آهسته، کم کم

تکلیف شب اول

— یک بار از روی شعر بنویسید و آن را حفظ کنید.

تکلیف شب دوم

— با هر یک از کلمه‌ها و ترکیبهای زیر یک جمله بسازید:

امر خدا ، گل و میوه ، سرخ و سفید ، گل‌های زیبا ،
لطف خدا .

حقّ کارگر

چند نفر کارگر برای امام صادق علیه السلام کار می کردند. قرار بود تا عصر مشغول کار باشند. وقتی کارشان تمام شد، حضرت صادق به خدمتگزارش فرمود: این کارگران از صبح تا حالا زحمت کشیده اند و عرق ریخته اند برای این که مزد بگیرند و خرج کنند تا آبرویشان محفوظ بماند.* سزاوار* نیست مزدشان عقب بیفتد. زود باش تا عرقشان خشک نشده، مزدشان را بده. چون پیامبر بزرگ ما فرموده است: حقّ کارگر را پیش از آن که عرقش خشک شود، بپردازید.

کلمه ها و ترکیبهای تازه

سزاوار = درست، شایسته

محفوظ بماند = حفظ شود

- ۱ - مزد کارگر را چه وقتی باید پرداخت؟
- ۲ - امام صادق درباره کارگران چه فرمود؟
- ۳ - پیامبر بزرگ ما درباره کارگر چه فرموده است؟

تکلیف شب اول

- از روی درس یک بار بنویسید.

تکلیف شب دوم

- پاسخ پرسشهای بالا را بنویسید:
- با هر یک از کلمه‌های زیر یک جمله بسازید:

کارگر، مشغول، خدمتگزار، مزد، آبرو، سزاوار، حق.

یک پیشامد

در یک روز بهاری، حسین از کنار پنجره گنجشکهای زیبا را تماشا می‌کرد. گنجشکها در لابه‌لای بوته‌های گل به‌این سو و آن سو می‌رفتند، می‌پریدند و دانه پیدا می‌کردند. ناگهان یکی از آنها از پنجره باز وارد اتاق حسین شد. حسین فوری پنجره را بست و به زحمت گنجشک را گرفت و پیش مادرش برد و گفت: شکار مرا ببینید، بی‌چاره قلبش خیلی تند می‌زند! همین حالا او را در قفس می‌گذارم و برایش آب و دانه می‌آورم.

مادرش گفت: من از این بازی خوشم نمی‌آید. تو گنجشک برای چه می‌خواهی؟ چرا می‌خواهی حیوان را اذیت کنی؟ حسین گفت: مادر، من او را اذیت نمی‌کنم، فقط در قفس می‌گذارم و از او نگهداری می‌کنم.

حسین دو روز از گنجشک پرستاری کرد، ولی روز سوم فراموش کرد که به او آب و دانه بدهد.

مادرش گفت: ببین حسین، تو امروز به این حیوان نه دانه داده‌ای و نه آب. بهتر است که قفس را به حیاط ببری و در آن را باز کنی و گنجشک را آزاد کنی.

حسین گفت: نه، من این گنجشک را خیلی دوست دارم. حالا قفس را پاک می‌کنم و دانه و آب هم برایش می‌گذارم. حسین در قفس را باز کرد. همین که از جلو قفس کنار رفت، گنجشک پرزد و بیرون آمد و به سرعت به طرف پنجره رفت، ولی شیشه را ندید و به شدت به شیشه خورد و روی درگاه افتاد. حسین تا چند روز از این پیشامد غمگین بود و با خود عهد کرد که از این پس آزادی هیچ موجودی را سلب نکند.

پرسش

- ۱ - گنجشک چگونه وارد اتاق شد؟
- ۲ - مادر حسین با نگه‌داشتن گنجشک موافق بود؟ چرا؟
- ۳ - حسین چه اشتباهی کرده بود؟
- ۴ - حسین چه کارهایی می‌توانست بکند که گنجشک نمیرد؟

به این نکته توجه کنید

این کلمه‌ها یک معنی دارند: آزار، اذیت - پنهان، نهان.

تکلیف شب اول

- جواب پرسشهای درس را بنویسید.

تکلیف شب دوم

- با هر یک از این کلمه‌ها یک جمله بسازید:

شرط ، سحره ، رحمت ، بیچاره ، قفس ، حیاط
اذیت ، آزار ، حیوان ، آزاد ، بشام ، شمشیر

- این کلمه‌ها را بخوانید. از میان آنها کلمه‌هایی را که

یک معنی دارند انتخاب کنید و پهلوی هم بنویسید:

نماین - تیره - شاد - هنگام - سیاه - وقت - نزد
خوشحال - زمان - گسترار - مزرعه - پیدا - پیش